



شرح کامل کلیله و دمنه



دکتر سید فرج الله موسوی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب



انتشارات مهر رویان
پخش تخصصی نشریات علمی

تهران / خ ۱۷ شهریور / خ ناصری (آذرباد) / پست اندیشه / پلاک ۱۵ / واحد ۵
تلفن: ۰۲۱ - ۳۳۳۴۷۳۴۶

شرح کامل کلیله و دمنه

دکتر سید فرج الله موسوی

- ناشر: انتشارات مه رویان
- ویرایش علمی: محمد صحتی سردرودی
- صفحه آرای: مرتضی فتح اللهی
- لیتوگرافی: کوثر
- چاپ: کوثر
- نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۴
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- بهاء: ۸۵۰۰ تومان

شابک: X - ۰ - ۹۵۰۵۳ - ۹۶۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

■ تلفن مرکز پخش: ۷۸۳۳۸۲۹ (۰۲۵۱) - ۰۹۱۲۳۵۱۳۴۵۰

موسوی، فرج‌الله، ۱۳۳۶ -، شارح.
شرح کامل کلیله و دمنه / تألیف ابوالمعالی نصرالله منشی / شرح روان از فرج‌الله موسوی. -
تهران: مه‌رویان، ۱۳۸۴.
۱۰۲۴ ص.

ISBN 964-95053-0-X

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. ۲. نثر فارسی - - قرن ۶ ق. - - تاریخ و نقد. الف. نصرالله
منشی، نصرالله بن محمد، قرن ۶ ق. مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: کلیله و دمنه. شرح.
۴ ش ۹ م / ۵۰۹۲ PIR
۸ ق ۸ / ۸۲۲
۸۲۳ - ۳۴۳۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۱۳	■ پیشگفتار.....
۲۹	■ مقدمه.....
۳۶	لغات و اصطلاحات.....
۴۱	شرح روان.....
۴۸	متن.....
۶۱	لغات و اصطلاحات.....
۷۰	شرح روان.....
۸۹	■ مُفَتِّح کتاب بر ترتیب ابن المقفع.....
۹۹	لغات و اصطلاحات.....
۱۰۹	شرح روان.....

۱۲۴	متن
۱۲۵	ابتدای کلیله و دمنه، وَ هُوَ مِنْ کَلَامِ بَزْرَجْمَهْرِ الْبَخْتِکَانَ
۱۳۰	لغات و اصطلاحات
۱۳۳	شرح روان
۱۴۳	■ باب ۱ برزویه طیب
۱۴۸	لغات و اصطلاحات
۱۵۳	شرح روان
۱۶۰	متن
۱۶۷	لغات و اصطلاحات
۱۷۴	شرح روان
۱۸۵	■ باب ۲ الأسد و الثور
۱۹۲	لغات و اصطلاحات
۱۹۸	شرح روان
۲۰۷	متن
۲۱۹	لغات و اصطلاحات
۲۲۸	شرح روان
۲۴۸	متن
۲۵۵	لغات و اصطلاحات
۲۶۲	شرح روان
۲۷۱	متن
۲۷۶	لغات و اصطلاحات
۲۸۰	شرح روان
۲۸۸	متن
۲۹۹	لغات و اصطلاحات

۳۱۳.....	شرح روان
۳۲۷.....	متن
۳۴۰.....	لغات و اصطلاحات
۳۵۰.....	شرح روان
۳۷۷.....	■ بابُ الْقَحْصِ عَنْ أَمْرِئِهِ
۳۸۱.....	لغات و اصطلاحات
۳۸۴.....	شرح روان
۳۹۰.....	متن
۳۹۳.....	لغات و اصطلاحات
۳۹۸.....	شرح روان
۴۰۲.....	متن
۴۱۴.....	لغات و اصطلاحات
۴۲۳.....	شرح روان
۴۳۸.....	متن
۴۴۲.....	لغات و اصطلاحات
۴۴۵.....	شرح روان
۴۵۳.....	■ بابُ الْحَمَامَةِ الْمُطَوَّقَةِ وَالْغُرَابِ وَالْجُرَذِ وَالسَّلْحَفَاءِ وَالطَّيْرِ
۴۶۴.....	لغات و اصطلاحات
۴۷۵.....	شرح روان
۴۸۸.....	متن
۴۹۷.....	لغات و اصطلاحات
۵۰۶.....	شرح روان
۵۱۹.....	متن
۵۲۳.....	معنی لغات و اصطلاحات

۵۲۶	شرح روان	
۵۳۵	«بابُ البُومِ وَالْغُرَابِ»	■
۵۴۰	لغات و اصطلاحات	
۵۴۴	شرح روان	
۵۵۳	متن	
۵۵۷	لغات و اصطلاحات	
۵۵۹	شرح روان	
۵۶۵	متن	
۵۷۱	لغات و اصطلاحات	
۵۷۳	شرح روان	
۵۸۱	متن	
۵۸۶	لغات و اصطلاحات	
۵۹۰	شرح روان	
۵۹۷	متن	
۶۰۱	لغات و اصطلاحات	
۶۰۲	شرح روان	
۶۰۷	متن	
۶۱۳	لغات و اصطلاحات	
۶۱۴	شرح روان	
۶۲۵	متن	
۶۳۰	لغات و اصطلاحات	
۶۳۱	شرح روان	
۶۴۱	«بابُ الْقِرْدِ وَالسُّلْحَفَاءِ»	■
۶۴۵	لغات و اصطلاحات	

۶۴۸	شرح روان
۶۵۵	متن
۶۶۰	لغات و اصطلاحات
۶۶۲	شرح روان
۶۷۰	متن
۶۷۴	لغات و اصطلاحات
۶۷۷	شرح روان
۶۸۵	■ «الزَّاهِدُ وَابْنُ عَرَسٍ»
۶۸۹	لغات و اصطلاحات
۶۹۱	شرح روان
۶۹۹	■ «بَابُ السَّنَوْرِ وَالْجُرْذِ»
۷۰۳	لغات و اصطلاحات
۷۰۴	شرح روان
۷۱۰	متن
۷۱۴	لغات و اصطلاحات
۷۱۷	شرح روان
۷۲۴	متن
۷۲۶	لغات و اصطلاحات
۷۲۷	شرح روان
۷۳۳	■ الْمَلِكُ وَالطَّائِرُ قُنْزَةُ
۷۳۶	لغات و اصطلاحات
۷۳۷	شرح روان
۷۴۱	متن
۷۴۴	لغات و اصطلاحات

۷۴۵	شرح روان
۷۵۱	متن
۷۵۴	لغات و اصطلاحات
۷۵۵	شرح روان
۷۶۰	متن
۷۶۳	لغات و اصطلاحات
۷۶۵	شرح روان
۷۷۳	■ «بابُ الْأَسَدِ وَ ابْنِ آوَى»
۷۷۷	لغات و اصطلاحات
۷۷۹	شرح روان
۷۸۴	متن
۷۸۹	لغات و اصطلاحات
۷۹۱	شرح روان
۷۹۷	متن
۸۰۱	لغات و اصطلاحات
۸۰۵	شرح روان
۸۱۰	متن
۸۱۵	لغات و اصطلاحات
۸۱۷	شرح روان
۸۲۴	متن
۸۲۹	لغات و اصطلاحات
۸۳۲	شرح روان
۸۴۳	■ «بابُ النَّابِلِ وَ اللَّبْوَةِ»
۸۴۸	لغات و اصطلاحات

۸۵۱	شرح روان
۸۶۱	■ «بابُ الزَّاهِدِ وَ الضَّيْفِ»
۸۶۶	لغات و اصطلاحات
۸۶۷	شرح روان
۸۷۷	■ «بابُ الْمَلِكِ وَ الْبَرَاهِمَةِ»
۸۸۲	لغات و اصطلاحات
۸۸۳	شرح روان
۸۹۰	متن
۸۹۶	لغات و اصطلاحات
۹۰۰	شرح روان
۹۰۹	متن
۹۱۴	لغات و اصطلاحات
۹۱۷	شرح روان
۹۲۳	متن
۹۲۶	لغات و اصطلاحات
۹۲۸	شرح روان
۹۳۴	متن
۹۳۸	لغات و اصطلاحات
۹۳۹	شرح روان
۹۴۵	متن
۹۵۰	لغات و اصطلاحات
۹۵۲	شرح روان
۹۶۰	متن
۹۶۴	لغات و اصطلاحات

۹۶۵	شرح روان	
۹۷۳	«بابُ الصَّائِغِ وَ السَّيَّاحِ»	■
۹۸۰	لغات و اصطلاحات	
۹۸۳	شرح روان	
۹۹۵	«بابُ ابْنِ الْمَلِكِ وَ أَصْحَابِهِ»	■
۹۹۷	لغات و اصطلاحات	
۱۰۰۰	شرح روان	
۱۰۰۲	متن	
۱۰۰۸	لغات و اصطلاحات	
۱۰۰۹	شرح روان	
۱۰۱۶	«خاتمه مترجم»	■
۱۰۱۹	لغات و اصطلاحات	
۱۰۲۰	شرح روان	



پیشگفتار

از جمله منت‌هایی که هند بر فرهنگ و تمدن جهان دارد، هدیه‌ای است گرانقدر به نام کتاب کلیله و دمنه؛ بنابر روایتی، در روزگار قدیم، در کوه‌های هند گیاهی دارویی را سراغ داده بودند که مرده بدان زنده می‌شد و بعد معلوم گشت «از کوه‌ها علما را خواسته‌اند و از داروها سخن ایشان را و از مردگان جاهلان را... و این سخنان را مجموعی است که آن را کلیله و دمنه خوانند.»^۱

منبع اصلی این کتاب، دو اثر مهم است به زبان «سنسکریت». در درجه اول «پنجه تنتره» و تا حدودی «مهابهاراتا»، البته با تصرفاتی که به توسط ایرانیان در آنها روی داده و افزایش‌ها و کاهش‌هایی که صورت گرفته است. اما آنچه در آن آشکار است

۱. ترجمه کلیله و دمنه، مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۹ و ۱۸.

دانش و حکمت عملی است و طرز زندگی و کشورداری. به همین سبب کتابی بسیار عزیز بود و خواندن آن مخصوص به شاهان بود و اگر کسی از سرداران آن را می‌خواند احتمال می‌دادند که از جانب او خطری متوجه حکومت شود. چنانکه «به خسرو پرویز خبر دادند که بهرام چوبینه سر کرده سرکش و یاغی در هنگام تنهایی کلیله و دمنه می‌خواند». به روایت فردوسی، خسرو فرمود اکنون کار درازی با او در پیش خواهیم داشت.^۱ شاید خلاصه‌ای هم که مأمون خلیفه عباسی از کلیله و دمنه فراهم آورده بود و نسخه آن باقی است^۲ از این نظر گاه بوده است. «هیچ کتابی را سراغ نداریم که مانند این کتاب مستطاب در طول قرون و در نزد ملل مختلف تا این اندازه دوام آورده و مونس ملوک و انیس و سرمشق اخلاق و رهنمای زندگی قرار گرفته باشد».^۳ ترجمه فارسی ابوالمعالی نصرالله نیز که موضوع این فصل است، به قول محمد عوفی بسیار مشهور و مطلوب بوده چندان که «از منشآت پارسیان هیچ تألیف آن اقبال ندیده است و آن قبول نیافته».

این کتاب پرمغز و بی‌نظیر که «متضمن روش خردمندانه زندگی» و درس تدبیر و حکمت بوده و «به قصد بیدار ساختن وجدان جوانان در جهان سیر کرده است»^۴ در میان ما قدرش مجهول مانده است و کمتر ارزش آن را شناخته‌ایم زیرا کتابی را که «کان خرد و گنج تجربت» است به آن درجه تنزل داده‌ایم که فقط در تدریس املا از آن سود می‌جویم و یا در قرائت فارسی بی‌آنکه در نکته‌های بسیار ظریف و آموزنده آن خوب بیندیشیم. شیوه معهود تعلیم ما که به جای شکوفاندن ذوق و فکر، آن را می‌پژمراند، کتابی چنین پرارزش و دلکش و لطیف را به صورتی ملال‌انگیز به همگان

۱. برزویه حکیم، مجتبی مینوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم، شماره چهارم، ص ۷۳۵.

۲. عیون کتاب کلیله و دمنه، مجتبی مینوی، (کتاب از مأمون خلیفه)، مجله یغما، سال دهم، شماره هشتم، ۱۳۲۶.

۳. محمد تقی بهار، سبک‌شناسی، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۲۱، ج ۲، ۲۵۳.

۴. سعید نفیسی، تصحیح لباب الالباب، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۵، ص ۸۷.

۵. دکتر محمد جعفر محجوب، درباره کلیله و دمنه، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، صص ۱۹ و ۲۳.

عرضه داشته است.

تطبیق هویت این دو بر یکدیگر^۱ - و نیز ذکر ترجمه زیبای ابن مقفع از پارسی به تازی که در عربی مثل اعلای بلاغت شده است^۲ - و یا دخل و تصرف‌هایی که در طی قرن‌ها در این کتاب شده در اینجا مورد نظر نیست. به ترجمه‌های مکرر کلیله و دمنه به بسیاری از زبان‌های قدیم و جدید و نیز به اقتباس‌هایی که در زبان فارسی و عربی و دیگر زبان‌ها به شعر و نثر از آن صورت گرفته است و هرچه به تاریخ کتاب مربوط می‌شود، اکنون کاری نداریم. نفوذ کتاب کلیله و دمنه در ادبیات جهان و الهام گرفتن بسیاری از شاعران و نویسندگان مغرب زمین از آن و شباهت قصه‌هایش با فابل‌های فرنگی و یا تأثیر ترجمه آلمانی «تئودور بنفی»^۳ از پنجه تشره، که موجد ادبیات تطبیقی در جهان شده است، اینک طرح نخواهد شد بلکه موضوع این فصل منحصر خواهد بود به بحثی در باب ترجمه کلیله و دمنه، به انشای ابوالمعالی نصرالله و نشان دادن گوشه‌هایی از آن.

چنان که می‌دانند از مقدمه ابن مقفع، تمهید بزرگمهر و باب برزویه طیب که بگذریم، افسانه‌های کلیله و دمنه را برهمنی به نام «بیدپای»^۴ به اشاره رای هند دابشلیم، برای او روایت کرده است. در حقیقت پیوند این قصه‌ها با یکدیگر همین وحدت راوی و مخاطب اوست و بس. قصه‌ها در هم بافته است و تو بر تو و این خود یکی از اختصاصات داستان‌های قدیم هندی است.^۵ به علاوه «گویا در اصل، پنجه تشره دارای شعر و نثر بوده است»^۶ و از تصادف روزگار، رواج آرایش‌های کلام در نثر فارسی

۱. مجتبی مینوی، برزویه حکیم، انتشارات تهران، ۱۳۲۳، صص ۷۳۵، ۷۳۴.

۲. عبدالله بن مقفع، طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۳۰۸، معجم البلدان ص ۲۶۸، ج ۶، به نقل از عباس اقبال.

۳. دکتر عبدالحسین زرین کوب، سیاحت بیدپای، راهنمای کتاب، سال پنجم، ۱۳۴۱، ص ۱۴۴.

۴. Theodore Benfey؛ رک: V. Chauvin.

۵. دکتر ایندوی شیکهر، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۰.

۶. همان کتاب، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴.

۷. همان کتاب، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸.

قرن ششم هجری موجب شده که ابوالمعالی نصرالله نیز انشای خود را در ترجمه این کتاب به شعر بیاراید. اساس ترجمه او به فارسی، کلیله و دمنه ابن مقفع بوده و این کار در حدود سال‌های ۵۳۸ تا ۵۴۰ ه. ق انجام پذیرفته و حاصل کساری مشهورترین و بهترین روایتی است از کلیله و دمنه که به زبان فارسی در دست داریم.

تردید نیست که افسانه‌ها و اندیشه‌های اصلی و آنچه به جوهر و استخوان‌بندی کتاب مربوط است، ناشی از منابع نخستین اثر و ثمره فکر و تخیل کسانی است که، آن را قرن‌ها پیش از نصرالله به کار برده و «آن را به آیات و اخبار و ایات و امثال موکد گردانیده» و به تعبیر خودش از این «زبده چند هزار ساله» احیائی کرده‌اند. بنابراین، دریافت ما از این اثر بزرگ بر اساس تصویری است که ابوالمعالی نصرالله در ترجمه خود از آن نگاشته و پیش روی ما فرا داشته است.

به قول مرحوم استاد یوسفی: جهان کلیله و دمنه، عالم تمثیل‌هاست و هر پاره‌ای از آن نمودار نکته‌ای و پندی. هریک از جانوران در قصه‌ها، در خور توجه است و هر عمل و رفتار و گفتاری گوشه‌ای از زندگی را در آن اعصار نشان می‌دهد. از این رو اگر گفته شود کلیله و دمنه از جهتی حالتی مجازی و استعاری داشته سخنی ناروا نیست. این کیفیت در دیگر افسانه‌های هندی نیز بوده است.

مثلاً در باب «شیر و گاو» شیر مظهر نیرومندی بوده و در اطراف وی برای جلب توجه و محبت او ناگزیر رقابت‌هایی گمان می‌رفته. این گونه تلاش‌ها بخصوص وقتی با زبان چرب و نرم دمنه صورت می‌گیرد، شیر را متقاعد می‌کند و حرف‌پذیر. هر قدر دمنه فریب کار است و پر آرزو، کلیله خردمند است و عاقبت‌نگر. اما شنزبه موجودی است ساده‌دل و زودباور، از این رو نخستین کسی است که از پا در می‌آید. پلنگ و مادر شیر در طرفی دیگر قرار دارند و بویژه دومی می‌کوشد که خائن به کیفر برسد. آیا پرسش از دمنه و «مجمع خاص و محفل عام» آن و استفسار از شهود نمی‌تواند کیفیت این گونه داورى‌ها را در روزگاران قدیم به دست دهد؛ و چاره‌گری‌های متهمی

فصیح را در فریفتن قاضی و حاضران؟ گویا باب «بازجست کار دمنه» را ابن مقفع در کتاب افزوده است تا خائن بی مجازات نماند. گرچه عقوبت ندیدن دمنه هم ناممکن نمی‌نمود. جای دیگر زاغ و گرگ و شغال توطئه می‌کنند و شتر را که معاشرشان است طعمه شیر می‌سازند تا خود نیز به لقمه‌ای برسند. شگفت نیست که دمدمه ایشان در شیر اثر می‌کند و عهد امان خود را با شتر می‌شکند، خاصه وقتی که گرسنه مانده و پای جان در میان بوده است. نظیر آن است قصه خری گول و ساده‌لوح که به افسون روباه مکار فریب می‌خورد و شکار شیر می‌شود. یا باب شیر و شغال که امانت و خویشن‌داری و بیگناهی شغال نمی‌تواند او را از شر بدخواهان در امان دارد و با همه اعتماد شیر به او، بر اثر بداندیشی دیگران، از نظر می‌افتد و خودش مباح می‌شود تا سرانجام به سعی مادر شیر بی‌گناهی وی مسلم می‌گردد! در همه این موارد، تزویرگران می‌کوشیدند به سود خویش بهره‌ای ببرند.

در قصه بوزینه و درودگر، بوزینه حیوان مقلدی است خام و نادان، از این رو بر سر تقلید ناروا جانش را از دست می‌دهد و مثل می‌شود که «درودگری کار بوزینه نیست». نظیر زاغی که خواست راه رفتن کبکی را بیاموزد، «رفتار خویش نیز فراموش کرد» یا مسافری که از میزبان خود خواهش کرد به او نیز زبان عبری بیاموزد و رنج بی‌حاصل برد و توفیق نیافت.

قصه سه ماهی و صیادان، در حقیقت آدمیان را در برابر مصائب طبقه‌بندی کرده است به سه گروه و به تعبیر مولوی: عاقل، نیم عاقل و ابله.^۱ دو ماهی اول به نوعی جان خود را نجات می‌دهند و سومی گرفتار می‌شود. در قطعه‌ای دیگر باخه (سنگ پشت) با همه تأکید دوستان خود یعنی دو بطلی که او را با چوبی به هوا برداشته بودند در برابر سخنان مردم دندان از چوب برمی‌گیرد و به جواب گفتن دهان می‌گشاید و فرو

۱. رک، مثنوی معنوی، تصحیح ریتولد لین نیکلسون، لیدن ۱۹۲۵، ج ۴، ص ۴۰۷.

می‌افتد. وی نظیر مردم ناخوشتن‌داری است که نمی‌توانند لحظه‌ای دم فرو بندند، حتی وقتی که ممکن است جان خود را بر باد دهند.

جایی نیز روباه از آواز سهمناک کوفته شدن شاخه درخت بر طبل، طمع می‌بندد که گوشت و پوست طبل هم فراخور آن است، و چون طبل را می‌درد آن را تهی می‌یابد. قصه همچنان که مولوی دریافته^۱، هشدار می‌دهد که بشریت که بیشتر به بانگ‌های بلند فریفته می‌شوند و از یاد می‌برند که «هر کجا جسم ضخیم‌تر و آواز آن هایل‌تر منفعت آن کمتر^۲».

در گرفتاری کبوتران و به دام افتادنشان به طمع دانه، نکته‌ای باریک نهفته است: اتحاد و نجات. وقتی کبوتران اضطراب می‌کنند و هریک برای نجات خود می‌کوشد، مطوقه، سر کرده ایشان، می‌گوید: «جای مجادله نیست، چنان که باید همگان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جایی برگیریم که رهائش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام بر کردند.»

داستان «بوم و زاغ» تصویری تواند بود از دشمنی و ستیز دیرپای در میان ممالک و جوامع بشری بر سر احراز قدرت. هریک از پنج زاغ که مشاور و وزیر ملک خویشند طبیعت و منشی خاص دارد: یکی محتاط است و محافظه کار، دیگری شجاع و اهل جنگاوری، سومی زیرک و سیاست‌پیشه و اهل مدارا، چهارمی تواضع به دشمن را نمی‌پسندد و جلای وطن را بر این کار ترجیح می‌دهد و پنجمی بسیار پیش‌بین است و محتاط و اهل چاره‌گری. هم‌اوست که جاسوسی می‌کند و خود را مفضوب زاغان و دوست بومان فرامی‌خواند و ایشان را فریب می‌دهد و به هلاک می‌افکند. وزیران بومان نیز روحیات و افکار گوناگون دارند. در این میان یکی قاطع است و هوشیار و

۱. رک، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد لین نیکلسون، لیدن ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۱۳.

نسبت به دشمن سختگیر. اما سر کرده بومان نصیحت‌ناپذیر است. سخن او را نمی‌شنود. گول می‌خورد و با همه قومش نابود می‌شود.

چهره گربه روزه‌دار و فریگاری و داوری او میان کبک انجیر و خرگوش از نوع قیافه‌های حق به جانب و ریاکاری است که در بین مردمان کم نبوده است و اینک هم کم نیستند.

سگی استخوان به دهان و حریص نیز با دیدن عکس خویش در آب از سر طمع دهان می‌گشاید که استخوان دیگر را برگرد و آنچه را خود دارد هم از دست می‌دهد. یا گرگی گرسنه و طمع کار صیادی و آهوپی و خوکی را بی‌جان یافت و به قصد ذخیره کردن گوشت آنها، از زه کمان صیاد شروع به خوردن کرد و با جستن گوشه‌های کمان و افتادن در گردنش، جان سپرد.

اینها نیز تمثیلهایی است از مردم آزمند و افزون‌طلب که همیشه فراوان بوده‌اند. پارسا مردی به گمان فروش سبویی پرشده و روغن، خیالات دور و دراز در سر می‌پرورد و سرانجام بر اثر تخیلات خویش از سر غفلت عصایش را بر سبوی فرود می‌آورد و شهد و روغن می‌ریزد و همه خیالاتش ضایع می‌شود. مگر وی از یکی از همین گونه مردم نیست؟

در پشت سرگذشت موش و استظهارش به هزار دیناری که در سوراخ دارد و نیز جرأت و جسارتش در برابر زاهد، نکته‌ای باریک نهفته است که چگونه دارایی و ثروت - و به تعبیر امروزی استقلال اقتصادی - به انسان قوت و دلیری و تهور می‌بخشد. پس از آنکه سوراخ موش را می‌شکافند و هزار دینار را برمی‌دارند، زوال نیرو و خوار شدن وی در نظر دیگر موشان - که از آن پس از دستبردهای او بهره‌ور نمی‌شدند - یادآور رفتار مردم است با کسانی که دیگر سودی از آنان عایدشان نمی‌شود و رسیدن به این حقیقت که مثل شده است: «مَنْ قُلَّ مَالُهُ هَانَ عَلَى أَهْلِهِ».

داستان بوزینه و باخه و مکر باخه ماده به منظور باز آوردن شوهر و برای درمان بیماری خویش، دل بوزینه از او خواستن نمونه‌ای است از مکر زنان که در این کتاب و در عالم حیات نیز نظایر فراوان دارد؛ یا قصه موشی که به صورت دختری درآمده بود و جز موشان را به شوهری برنگزید، تمثیلی است در باب تجاذب میان دو همجنس. حتی صلح و آشتی موش و گربه به مصلحت وقت و علی‌رغم راسو و بوم، درسی است از چاره‌گری و تمثیلی از قبول ضرورت در هنگام احتیاج. آیا این تمثیل ساده نمونه‌ای از مصلحت‌اندیشی را در زندگی عادی و در زمینه‌های مختلف نشان نمی‌دهد؟

کلیله و دمنه سرشار از تمثیلهای و کنایه‌هایی است که در هریک دقایقی ظریف نهفته است و در حقیقت افسانه زمینه‌ای بوده است برای اشاره به آن نکته‌ها و نمایش گوشه‌هایی از طبیعت انسان و حیات او. همچنان که نویسنده در پایان هر باب بارها به این مقصود تصریح کرده است که: «خردمند باید در این حکایت به نور عقل تأملی کند» و بداند که «غرض از وضع این حکایات و مراد از بیان و ایراد این امثال چه بوده است». در هر حال اینها نمودار طرز فکر و دریافت پیشینیان در قرن‌ها پیش درباره جنبه‌های گوناگون زندگی است که تجربه‌های خود را در افسانه‌های جانوران به یادگار نهاده‌اند.

کلیله و دمنه به تعبیر پیشینیان از نوع کتب حکمت عملی است و بخصوص به سیاست مدن - یعنی آیین کشورداری و طرز تدبیر - توجه دارد. مگر نه این است که مطابق روایت پنجه تنتره، ویشنوشرما برهمن دانشمند پنج حکایت معروف خود را برای تربیت شاهزادگان یعنی سه پسر امرشکتی، پادشاه مهیلا روپیا، پرداخته است؟^۱ این تعلیمات درباره شیوه فرمانروایی هم

۱. دکتر ایندو شیکهر، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۱، ۲۲، ۳۱.

در خلال داستانها مندرج است و هم به تصریح بیان شده و اصولاً برخی از حکایات برای این مقصود می‌آید. در حقیقت غور در مطالب کتاب، به جهان‌بینی خاصی رهنمون می‌شود مبنی بر خرد، دوراندیشی، دادپیشگی، تدبیر، زیرکی، چاره‌اندیشی و معرفت فراوان به روحیات مردم. برخی از اصول ملک‌داری آن‌گونه که در این کتاب مطرح است، از این قرار است: مثلاً مترجم به سخن اردشیر بابکان استناد می‌جوید که «ملک بی‌مرد مضبوط نماند، و مرد بی‌مال قائم نگردد، و مال بی‌امارت به دست نیاید، و امارت بی‌عدل و سیاست ممکن نشود».

بخصوص بارها تأکید می‌شود به فایده مشورت با خردمندان در امور مختلف. بدیهی است برای این مقصود مردان شایسته و کاردان و نیک‌رای به کار می‌آیند و از وزیران ضعیف رای «ثبات ملک و صلاح رعیت طمع نباید داشت». از این رو «حاجت به کافیان ناصح که استحقاق محرمیت اسرار و استقلال تمشیت اعمال دارند و کسانی که به سداد و امانت و تقوی و دیانت متحرمند» مسلم است و «تعرف حال خدمتکاران و شناخت اندازه کفایت هریک» و دقت در انتخاب اشخاص و ارجاع مهمات به ایشان و «هریک را فراخور هنر و اهلیت و بر اندازه رای و شجاعت و به مقدار عقل و کفایت کاری فرمودن» اهمیت پیدا می‌کند؛ و نیز توجه به پاکی اسلاف و خاندان ایشان، اگرچه «خاندان مرد خرد و دانش است و شرف او کوتاه‌دستی و پرهیزگاری». بعلاوه «بر بدیهه بر کسی اعتماد نفرمودن» و خزاین اسرار مملکت را محفوظ داشتن و به ناآزمودگان نسپردن از واجبات است.

از اثرات حلم و سخاوت و شجاعت نیز یاد می‌رود و از سخن معروف معاویه در مورد حلم خویش با مردم که «اگر میان من و مردمان یک مویستی در مجاذبت هرگز

۱. لا ملک الا بالرجال، و لا رجال الا بالمال، و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل و السياسة. رک. سراج‌الدین

نتوانندی گسست، که اگر ایشان بگذارند بکشم و اگر نیک بکشند بگذارم، یعنی بسطت دل و کمال حلم من تا این حد است که با همه اهل عالم بدانم زیست و بتوانم ساخت.» در حقیقت هر جا که از ضرورت حلم برای فرمانروایان سخن می‌رود بیشتر مقصود حمایت از مردم و زیردستان است. این عفو و اغماض نیز بجای خود واجب شمرده می‌شود اما در عین حال بحث از «روان داشتن کارها میان خوف و رجا» است تا «نه مخلصان نومید شوند و نه عاصیان دلیر گردند»، و لزوم احراز قدرت و تکیه به نیروی شمشیر برای کشورداری چه «تقدیم ابواب عدل و انصاف به ترازو و حساب و تنفیذ این معانی به شمشیر تواند بود». شرایط حسن حکومت و عیوب فرمانروایان غافل نیز مکرر یاد می‌شوند. حتی در آداب رسالت و رسوم سفارت نکته‌هاست از جمله «آن است که (در مقام سفارت باید) سخن بر حدت شمشیر رانده آید و از سر عزت ملک و نخوت پادشاهی گزارده شود، اما دریدن و دوختن در میان باشد». از این رو کلیله و دمنه را بحق باید کتاب «حسن تدبیر» شمرده به معنی وسیع کلمه، شگفت آن که در این جا بسیاری از باریک‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی و حکومتی زمان قدیم در خلال داستان‌هایی به ظاهر کودکانه عرضه شده است. مگر نه آن که قرن‌ها بعد نیز ج.سویفت^۱ شاهکار معروف خویش، «سفرنامه گالیور»^۲ را که هجونا‌نامه‌ای ظریف و اجتماعی است، با توصیف سرزمین‌های افسانه‌ای بوجود آورد و گالیور پس از سیر در دیار کوتوله‌ها و غول‌پیکران و محکومان به عمر ابد، سرانجام به زادبوم اسپان خردمند و فرزانه می‌رسد و از قیاس آنها با انسان کم‌خرد، و عیوب و ردائیل وی سخن می‌راند؟ افزون بر این‌ها کلیله و دمنه تصویری است؛ از جوامع بشری در گذشته و حاوی نکات اجتماعی مهمی است. مثلاً برزویه طبیب در شرح فراز و نشیب حیات خود و سرگشتگی‌هایش از چند گونگی ادیان و آراء مردم یاد می‌کند و این که «اختلافات

۱. Jonathan Swift نویسنده معروف انگلیسی.

۲. دکتر منوچهر امیری: Cndiliver's Traveles، انتشارات بنگاه ترجمه.

میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کارها بسی نهایت (بود)، و رای هریک برای این مقرر که من مصییم و خصم مخطی؛» بتوسط او، باز می‌نالد که «کارهای زمانه میل به ادبار دارد و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته، عدل ناپیدا و جور ظاهر و دوستی‌ها ضعیف و عداوت‌ها قوی، و نیک‌مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترمند».

در برخی از سخنان دمنه راه و روش نزدیک شدن به صاحبان قدرت در آن اعصار نموده می‌شود. که عبارت بود از «همت بر متابعت رای و هوای ایشان مقصور گرداندن و از تقبیح احوال و افعالشان پرهیز کردن».

چگونگی نزدیک شدن دمنه به شیر در خور توجه است و الحق که وی با همین شیوه موفق می‌شود نبض شیر را در دست گیرد یا وقتی در صدد برانداختن گاو برمی‌آید، برای آن که اتهام خود را بر ضد گاو در دل شیر کارگر کند، بدو می‌گوید: «شنزبه بر مقدمان لشکر خلوتها کرده است و هریک را به نوعی استمالت نموده». به عبارت دیگر، شیر را از «توطئه‌ای لشکری» بیم می‌دهد. گاو نیز وقتی از دمنه می‌شنود که شیر بی‌سبب قصد جان او دارد در حیرت فرو می‌رود. گاه می‌پندارد که اطرافیان نابکار و مزدور او را در خشم شیر افکنده‌اند و گاه با خود می‌گوید: «گر بر من خطایی خواهد شمرد جز آن نمی‌شناسم که در رایها جای برای مصلحت او را خلافی کرده‌ام، مگر آن را بر دلیری و بی‌حرمتی حمل فرموده است». شگفت آن که شیر خود نیز از دسیسه‌گریهای پیرامون خویش آگاه است و هنگام رسیدگی به دروغ و خیانت دمنه به مادر خویش می‌گوید: کار نزدیکان ما «حسد، منازعت و بدسگالی و مناقشت است، و روز و شب در پی یکدیگر باشند و گرد این معانی بر آیند. و هر که هنر پیش دارد و در حق او قصد زیادت رود و او را بدخواه و حسود بیش یافته شود و مکان دمنه و قربت او بر لشکر من گران آمده است». سرانجام نیز وقتی سخن مادر شیر در باب لزوم کیفر دادن دمنه در دل فرزند تأثیر می‌کند که وی می‌گوید: اینک

دمنه بدگمان شده و ممکن است پس از کشته شدن گاو «حیلت و مکر او بر هلاک ملک مقصور گردد، و کارهای ملت تمام بشوراند... این سخن در دل شیر موقع عظیم یافت و اندیشه به هر چیزی و هر جایی کشیده» و پس از شنیدن شهادت پلنگ و ددی دیگر، احساس خطر کرد و به نابودی دمنه فرمان داد.

به قول مرحوم استاد یوسفی: در چشم جاه طلبانی مانند دمنه کارهای دیوان نظیر «بازارگانی دریا و مغالبت دشمن»، «رفعت همت و قوت طبع» می طلبد است اما رقابت‌ها و توطئه‌های پنهان و آشکاری که در آن اعصار در حوزه قدرت‌ها وجود داشته و خطرهایی که برای نزدیکان متصور بوده سبب می‌شده که در نظر کلیله مصاحبت زیردستان مثل «چشیدن زهر به گمان و سر گفتن با زنان» خطرناک نماید. بخصوص که جباران کم نبودند و به قول فنزه «عقدۀ عهد ایشان سخت زود سست می‌شد. و همیشه رخسار وفای ایشان به چنگال جفا مجروح بود؛ نه اخلاص و مناصحت نزدیک ایشان محلی داشت و نه دالت خدمت و ذمام معرفت در دل ایشان وزنی می‌آورد». تمهیدی طولانی که بلار وزیر برای آماده و موافق ساختن خاطر هبلار - ملکی از بلاد هند - و در گفتن سخنی به او می‌آورد، گوشه‌ای است از این مضایق دشوار. به علاوه به قول کلیله «وزیران جائز و بد کردار» قادر بودند «منافع عدل و رأفت پادشاه عادل و کم آزار را از رعایا بریده گردانند». ببینید شغال که خود پاکدامن و نیک‌اندیش است، در برابر دعوت شیر از او به خدمت، موقع دوست و دشمن را در دستگاه وی چگونه نمایش می‌دهد: «هر که بنالد خدمت زبردستان به نصیحت و امانت و عفت و دیانت موکد گردانند... کار او را استقامتی صورت نیندد... دوستان از روی حسد در منزلت مخاصمت اندیشند، و دشمنان از جهت یکدلی و مناصحت مناقشت کنند... و خائن باری از جانب دشمنان ایشان فارغ باشد».

باب بوم و زاغ نمونه‌ای است از مسائل سیاسی میان دو قوم و دو مملکت در آن روزگاران. خاصه قسمتی از آن که مربوط می‌شود به چاره‌گری‌های وزیران دو طرف

در چیره شدن بر خصم. سرانجام جاسوسی اختیار می‌شود و مورد اعتماد حریف شدن و بر اسرارش دست یافتن و او را به هلاک افکندن.

آن‌جا که می‌خوانیم «از عادات روزگار مالش اکابر و پرورش اراذل معهودست» و یا در بایی دیگر که چرا «کریم عاقل و زیرک واقف بسته بند بال و خسته زخم عنا می‌باشد، و لثیم غافل و ابله جاهل در ظل نعمت و پناه غبطت روزگار می‌گذارد»، حکایت می‌کند از نابسامانی اوضاع اجتماعی و در هم شکسته شدن معیار ارزشها در آن ایام و حیرت‌ها و پرسش‌هایی که ذهن اندیشه‌وران را به خود مشغول می‌داشته است.

در این کتاب حتی به معتقدات عامه که خود جزئی از احوال اجتماعی است به مناسبت اشاره شده است. از جمله سخن یکی از وحوش است در محاکمه دمنه که «علامات کژی سیرت در زشتی صورت او دیده می‌شود». آخر نه این که می‌گفتند: «طلبو الخیر عند حسان الوجوه». اما جواب دندان‌شکن دمنه نیز شنیدنی است، که: اگر چنین باشد در این خلقت من و همه جهانیان بی‌اختیار بوده‌ایم و ناگزیر و بی‌گناهییم و «در همه معانی از حجت فارغ».

اینها اشاراتی بود مختصر به عنوان نمونه اگر در کلیله و دمنه تأمل شود نکات اجتماعی فراوانی در آن مذکور است، هریک در خور دقت و اندیشیدن.

پیش از این گفتیم که کلیله و دمنه در درجه اول از لحاظ معانی و افکاری که در آن درج شده در خور توجه است. بخصوص که نصرالله منشی در ترجمه و تهذیب خویش از این کتاب به «تقریر سمر و تحریر حکایت» اکتفا ننموده و به «تفهیم حکمت و موعظت» پرداخته و «در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی» قائل شده است. از این رو سراسر کتاب پر است از اندیشه‌ها و عبرتها و جمله‌های کوتاه و پرمعنی که انشای ابوالمعالی نصرالله آنها را به زیبایی تمام آراسته و با تمثیل‌هایی دلپذیر، مجسم ساخته است، چندان که اگر آنها را گرد آوریم مجموعه‌ای می‌شود نسبتاً مفصل از امثال و حکم در زمینه‌ها و موضوعات گوناگون.

مثلاً گاه از موضوعات مهم «علیت» سخن می‌رود که «ایزد تعالی هر کار را سببی نهاده است و هر سبب را علتی» و زمانی از تقدم رأی بر شجاعت یاد می‌شود زیرا که «کارهای شمشیر به رأی بتوان گزارد و آنچه به رای دست دهد شمشیر دو اسبه در گرد آن نرسد». یا سخن از این است که «همیشه حق منصور بوده است و باطل مقهور».

در اخلاق، از بزرگمهر می‌شنویم که «میوه درخت دانش نیکوکاری است و کم‌آزاری» یا دمنه جاه‌طلب «قتاعت» را ناشی از «دنائت همت و قلت و مروت» می‌شمارد اما موشی عاقبت‌نگر در داستانی دیگر می‌گوید: «مرگ به همه حال از درویشی و سوال مردمان خوشتر است، چه دست در دهان اژدها کردن، و از پوز شیر گرسنه لقمه ربودن بر کریم آسان‌تر از سؤال لئیم و بخیل».

آن‌جا که معاشرت با دیگران و زندگانی اجتماعی مطرح است، کلمات پرمغز فراوان است. گاه می‌خوانیم که: «خصم امثال فرومایگان و اراذل باشند و به حکم انبوهی غلبه کنند، چه دون و سفله بیشتر یافته شود. و لئیم را از دیدار کریم و نادان را از مجالست دانا و احمق را از مصاحبت زیرک ملالت افزاید». یا آزمودن اشخاص بدین ترتیب تواند بود: «شجاع و دلیر روز جنگ آزموده گردد، و امین وقت داد و ستد، زن و فرزند در ایام فاقه، و دوست و بذاذر در هنگام نواب».

در باب ارزش دوستی آمده است: «از آن زندگانی که در فراق دوستان گذرد چه لذت توان یافت؟» و از تأثیر سخن تلخ در نفوس گفته شده که «اگر شمشیر جراحی افتد هم علاج توان کرد و التیام‌پذیر... و جراحی سخن هرگز علاج‌پذیر نباشد».

این گونه نکته‌ها در هر موضوع در کلیله و دمنه چندان فراوان است، که شاید کمتر صفحه‌ای از آنها خالی باشد.

از اینها که بگذریم، کلیله و دمنه به عنوان داستانی خواندنی قابل تأمل تواند بود. قصه‌های این کتاب نمونه‌هایی است بارز از آن نوع ادبی که در زبانهای فرنگی «فابل»

خوانده می‌شود و بیشتر افسانه‌های جانوران است و گاه قصه‌ها و حکایات و مثل‌هایی دیگر متضمن فواید اخلاقی.

یک نکته چشم‌گیر در کلیله و دمنه تنوع و تعدد حیوانات و جانوران است، در این قصه‌ها، از این قبیل: شیر، گاو، شغال، پلنگ، ببر، بوزینه، روباه، زاغ، مار، ماهی‌خوار، پنج‌پایک، ماهی، خرگوش، خر، بط، گرگ، شتر، باخه، طیطوی، غوک، کبوتر، موش، گربه، آهو، بوم، پیل، کبک انجیر، راسو و کرم شب‌تاب، اما قهرمانان قصه‌ها به جانوران منحصر نمی‌شوند، پادشاه، ملکه، شاهزاده، وزیر، بازرگان، طبیب، زاهد، برهمن، زرگر، کفشگر، حجام، درودگر، صیاد، دزد و طرار، توانگر بچه، بازرگان بچه، برزیگر بچه، غلام، شوهر، زن پاکدامن، زن بدکار و کنیزکان آن‌کاره.

انبوه جانوران مختلف، از درندگان، چرندگان، پرندگان و جز آنها، و اشخاص واقعه - که رفتار و گفتار و حوادث مربوط به هریک حاوی نکته‌ای و نمودار تجربه‌ای است - سراسر کتاب را از تنوعی دلپذیر و ملاحظتی خاص برخوردار کرده است. از این رو هر کس از کلیله و دمنه به نوعی بهره‌ای تواند یافت و آن را می‌پسندد.

ابوالمعالی نصرالله با انشای جاندار خویش احوال اشخاص واقعه را اعم از حیوان و انسان بخوبی تجسم بخشیده است. وقتی شیر، دمنه را نخستین بار به نزد گاو فرستاده چنین نگران است: «شیر در این فکرت مضطرب گشت، می‌خاست و می‌نشست و چشم به راه می‌داشت». جای دیگر گرسنگی و خشم شیر از تأخیر طعمه‌اش، خرگوش، چنین تصور شده است: «شیر را دل‌تنگ یافت، آتش گرسنگی او را بر باد تند نشاند» بود و فروغ خشم در حرکات و سکناات وی پدید آمده، چنان که آب دهان او خشک ایستاده بود و نقض عهد را در خاک می‌جست».

در قصه‌ای، ماهی غافل چنین به دام می‌افتد: «حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان، چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد». صورت

ظاهر صیادی از این قرار است: «بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست». دمنه، هیأت گاو را هنگام آمدنش به نزد شیر چنین پیش‌بینی و نقش می‌کند: «علامت کژی باطن او آن است که متلون و متغیر پیش آید چپ و راست می‌نگرد و پس و پیش سره می‌کند، جنگ را می‌سیجد» و به گاو نیز می‌گوید: «چون به نزدیک شیر روی علامات شر بینی، که راست نشسته باشد و خویشتن را برافراشته و دم بر زمین می‌زند». اما «چون شیر گاو را بدید و راست ایستاد و می‌گریزد و دم چون مار می‌پیچانید» تا در هم افتادند و شیر گاو را کشت. به علاوه زبان چرب دمنه در متهم کردن شنبه و نفوذ تدریجی وی در شیر، یا وصف تردید شیر در باب خیانت شنبه، احتیاط موش در قبول دوستی زاغ، یا نمایش طبایع گوناگون وزیران ملک زاغان و ملک بومان، از این گونه اوصاف زنده و گویای کتاب است که نظایر بسیار دارد.

اما توصیف و تجسم منظره‌ها و فضای داستان در یکایک این اثر چندان فراوان است که، به ذکر نمونه و مثال نیازی نیست. و بر همین اساس شارح از چهارده سال پیش با دقت و وسواس فراوان شرح این کتاب مستطاب را آغاز و همواره در اتمام کار یاری خداوند قادر متعال را با همه وجود خویش احساس می‌کرد و بر این الطاف نهان، خدای را سپاس می‌گوید و دسترنج چهارده ساله خود را به ارباب ادب صمیمانه تقدیم می‌دارد و از بزرگان و فرهیختگان انتظار دارد که نواقص و لغزش‌های فراوان آن را تذکر داده و ما را رهین منت خود قرار دهند.

تهران، زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی

دکتر سید فرج الله موسوی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش مر خدای را جلّ و جلاله^۱ که آثار قدرت او بر چهره‌ی روز روشن تابان است و انوار^۲ حکمت او در دل شب تار درفشان^۳. بخشاینده‌یی که تار عنکبوت^۴ را سدّ عصمت^۵ دوستان کرد، جباری^۶ که نیش پشه^۷ را تیغ قهر دشمنان گردانید، در فطرت^۸ کاینات^۹ به وزیر و مُشیر^{۱۰} و معونت^{۱۱} و مُظَاهَرَت^{۱۲} محتاج نگشت، و بدایع ابداع^{۱۳} در عالم^{۱۴} کون و فساد^{۱۵} پدید آورد، و آدمیان را به فضیلت نطق^{۱۶} و مزیت^{۱۷} عقل از دیگر حیوانات متمیز^{۱۸} گردانید، و از برای هدایت و ارشاد^{۱۹} رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت^{۲۰} برهانیدند، و صحن گیتی را به نورِ علم و معرفت

آذین^{۲۱} بستند و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت^{۲۲}، آسمان حق و آفتاب صدق^{۲۳}؛ سید المرسلین^{۲۴} و خاتم النبیین^{۲۵} و قائد الغر المحجلین^{۲۶} ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین، برای عز^{۲۷} نبوت و ختم^{۲۸} رسالت برگزید، و به معجزات ظاهر و دلایل واضح^{۲۹} مخصوص گردانید، و از جهت الزام^{۳۰} حجت^{۳۱} و اقامت یتت^{۳۲} به رفیق^{۳۳} و مدارا^{۳۴} دعوت فرمود، و به اظهار آیات مثال داد،^{۳۵} تا معاندت^{۳۶} و تمرد^{۳۷} کفار ظاهر گشت، و خردمندان دنیا را معلوم گشت که به دلالات عقلی و معجزات حسّی التفات^{۳۸} نمی نمایند، آن گاه آیات جهاد بیامد و فرضیت^{۳۹} مجاهدت، هم از وجه شرع و هم از طریق خرد^{۴۰} ثابت شد، و تأیید^{۴۱} آسمانی و ثبات عزم^{۴۲} صاحب شریعت بدان پیوست، و انصار^{۴۳} حق را سعادت هدایت راه راست نمود، و مدد^{۴۴} توفیق جمال حال ایشان را بیاراست، تا روی به قمع^{۴۵} کافران آوردند، و پشت زمین را از خبث^{۴۶} شرک ایشان پاک گردانیدند، و ملت^{۴۷} خنیفی^{۴۸} را به اقطار^{۴۹} و آفاق جهان برسانیدند و حق را در مرکز خود قرار دادند.

فَحَمْدًا ۴۹ ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا	لِمَنْ يُعْطَى إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا
وَتَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ	يَشْرِبُ فِي الْغَدَايَا وَالْعَشَايَا
سَلَامٌ مُشَوِّقٌ يَهْدِي إِلَيْهِ	مِنْ الْمَدْحِ الْكَرَامَ وَالصَّفَايَا

دروود و سلام و تحیت^{۵۰} و صلوات ایزدی بر ذات معظم^{۵۱} و روح مقدس مصطفی و اصحاب و اتباع^{۵۲} و یاران و آشباع^{۵۳} او باد، درودی که آمداد^{۵۴} آن به امتداد روزگار متصل باشد، و نسیم آن خاک از کلبه ی عطار^{۵۵} بر آرد. ان الله^{۵۶} و ملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً.

و چون می بایست که این ملت مخلّد مانند و ملوک^{۵۷} این اُمت به همه ی آفاق^{۵۸} و اقطار زمین برسد و صدق این حدیث که یکی از معجزات باقی است جهانیان را معلوم

گردد: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «زُيِّتَ^{۵۹} لِي الْأَرْضُ فَأَرَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَ سَيَّلْتُ مَلِكُ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا» خلفای^{۶۰} مصطفی را صلی الله علیه و رضى عنهم در امر و نهی و حل و عقد^{۶۱} دست برگشاد، و فرمان مطلق ارزانی داشت، و مطاوعت^{۶۲} ایشان را به طاعت خود و رسول ملحق^{۶۳} گردانید. حَيْثُ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، که تنفیذ^{۶۵} شرایع دین و اظهارِ شعایر^{۶۶} حق بی سیاست ملوک دین دار بر روی روزگار مخلد نماند، و مدت آن مقرون به انتهای عُمرِ عالم صورت نیندد^{۶۷}، و اشارت حضرت بُتوت بدین وارد است که: الْمُلُكُ^{۶۸} وَ الدِّينُ تَوَاقُونَ. و به حقیقت نباید شناخت که ملوک اسلام سایه ی آفریدگاراند، عَزَّاسُهُ^{۶۹}، که روی زمین به نور عدل ایشان جمال گیرد^{۷۰}، و به هیبت^{۷۱} و شکوه^{۷۲} ایشان آبادانی جهان و تآلف^{۷۳} أهواء متعلق باشد، که به هیچ تأویل حلاوت^{۷۴} عبادت را آن اثر نتواند بود که مهابت^{۷۵} شمشیر را، و اگر این مصلحت بر این سیاق^{۷۶} رعایت نیافتی نظام کارها گسسته گشتی، و اختلاف کلمه^{۷۷} میان امت پیدا آمدی، و چنان که در طباع^{۷۸} مرکب^{۷۹} است هر کسی به رای^{۸۰} خویش در مهمات^{۸۱} اسلام مُداخلت^{۸۲} کردی، و اصول شرعی و قوانین دینی مختل و مهمل گشتی، و عُمر بن الخطاب می گوید: ■ مَا يَزَعُ^{۸۳} السُّلْطَانُ أَكْثَرُ مِمَّا يَزَعُ الْقُرْآنُ، و اقتباس این معنی از قرآن عظیم است: لَا تَنْتُمْ^{۸۴} أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ زیرا که نادان جز به عاجل عذاب از معاصی^{۸۵} باز نباشد، و کمال عظمت و کبریای باری^{۸۶}، جَلَّ جَلَالُهُ، نشناسد.

نزد آن کش خرد نه هم خوابه ست شیر بیشه چو شیر گرماه^{۸۷} ست
و آن کس که در سایه رایت^{۸۸} علما آرام گیرد تا به آفتاب کشف نزدیک افتد به مجرد معرفت آن شکوه و مهابت در ضمیر^{۸۹} او پیدا آید که او هام^{۹۰} نهایت آن را در نتواند یافت و خواطر^{۹۱} به کُنه^{۹۲} آن نتواند رسید. قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. به حکم این مقدمات روشن می گردد که دین بی مُلک ضایع است و ملک

بی دین باطل، و خدای می گوید، ■ تَقَدَّسَتْ اَسْمَاءُهُ و عَمَّتْ نَعْمَاؤُهُ: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ. نظم این آیت پیش از استنباط^{۹۵} و رویت^{۹۶} چون متباعدی^{۹۷} می نماید، که کتاب و ترازو و آهن به یکدیگر تناسب بیش تر ندارند. اما پس از تأمل^{۹۸} غبار شبهت^{۹۹} و حجاب ریت^{۱۰۰} برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یکدیگر هر چه متناسب تر است و هر کلمتی را اعجازی هر چه ظاهرتر، چه بیان شرایع^{۱۰۱} به کتاب تواند بود، و تقدیم ابواب^{۱۰۲} عدل و انصاف به ترازو و حساب، و تنفیذ^{۱۰۳} این معانی به شمشیر. و چون مقرر گشت که مصالح دین بی شکوه پادشاهان اسلام نامرعی است^{۱۰۴}، و نشاندن آتش فتنه بی مهابت شمشیر آب دار متعذر^{۱۰۵} فرضیت^{۱۰۶} طاعت ملوک را که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود و روشن گردد که هر که دین او پاک تر عقیدت او صافی تر در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمان های پادشاهان مبالغت^{۱۰۷} زیادت^{۱۰۸} واجب شمرد، و هوا و طاعت و اخلاص^{۱۰۹} و مناصحت^{۱۱۰} ایشان را از ارکان^{۱۱۱} دین پندارد، و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد، و بی تردّد^{۱۱۲} بیايد دانست که اگر کسی امام اعظم^{۱۱۳} را خلافی اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که خلل آن به اطراف ولایت و نواحی مملکت او باز گردد در دنیا مذموم^{۱۱۴} باشد و به آخرت مأخوذ^{۱۱۵}، چه مَضَرَّتْ^{۱۱۶} آن هم به احکام شریعت پیوندد و هم خواص و عوام امت در رنج و مشقت^{۱۱۷} افتند. این قدر از فضایل^{۱۱۸} ملک که تالی^{۱۱۹} دین است تقریر افتاد، اکنون شمتی^{۱۲۰} از محاسن^{۱۲۱} عدل که پادشاهان را ثمین تر^{۱۲۲} حلیتی^{۱۲۳} و نفیس تر^{۱۲۴} موهبتی^{۱۲۵} است یاد کرده شود، و در آن هم جانب ایجاز و اختصار را به رعایت رسانیده آید. بعون الله و تیسیره. قال تعالى: يَا دَاوُدُ^{۱۲۶} إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ. داوود را صلی الله علیه، با منقبت^{۱۲۷} نبوت بدین ارشاد و هدایت مخصوص گردانید، نه بهر آن که در سیرت^{۱۲۸}

انبیاء جز نکوکاری صورت بندد، اما طراوت خلافت به جمال انصاف و معدلت^{۱۲۹} متعلق است. و در قصص خوانده آمده است که یکی از منکران^{۱۳۰} نبوت صاحب شریعت^{۱۳۱} این آیت بشنود که: ■ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، متحیر^{۱۳۲} گشت و گفت: تمامی آنچه در دنیا برای آبادانی عالم به کار شود و اوساط مردمان را در سیاست ذات و خانه و تبع خویش بدان احتیاج افتد، مثلاً نفاذ^{۱۳۳} کار دهقان هم بی از آن^{۱۳۵} ممکن نگردد، در این آیت بیامده است، و کدام اعجاز از این فراتر^{۱۳۶} که اگر مخلوقی خواستی که این معانی در عبارت آرد بسی کاغذ مستغرق^{۱۳۷} گشتی و حق سخن بر این جمله گزارده نشدی؛ در حال ایمان آورد و در دین منزلت شریف یافت. و واضح فرمان که بر ملازمت^{۱۳۸} سه خصلت^{۱۳۹} پسندیده مقصور است و نهی (که) بر مجانبت^{۱۴۰} از سه فعل نکوهیده مشتمل پوشیده نماند و به تقریر و ایضاح^{۱۴۱} آن حاجت^{۱۴۲} نباشد. و در ترجمه سخنان اردشیر بابک، خَفَّفَ اللَّهُ^{۱۴۳} عنه، آورده‌اند که: ■ لَا مُلْكَ إِلَّا بِالرِّجَالِ، وَلَا رِجَالٌ إِلَّا بِالْمَالِ، وَلَا مَالٌ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَلَا عِمَارَةٌ إِلَّا بِالْعَدْلِ وَالسِّيَاسَةِ؛ معنی چنان باشد که: مُلک بی مرد مضبوط^{۱۴۴} نماند، و مرد بی مال قائم نگردد، و مال بی عمارت^{۱۴۵} به دست نیاید، و عمارت بی عدل و سیاست ممکن نشود، و بر حسب این سخن می‌توان شناخت که آلت^{۱۴۶} جهان‌گیری مال است و کیمیای مال عدل و سیاست؛ و فایده در تخصیص عدل و سیاست، و ترجیح آن بر دیگر اخلاق ملوک، آن است که ابواب مکارم و انواع عواطف را بی شک نهایی است، و رسیدن آن به خاص و عام تعذر^{۱۴۷} ظاهر دارد ولکن منافع^{۱۴۸} این دو خصلت کافی^{۱۴۹} مردمان را شامل گردد، و دور و نزدیک جهان را از آن نصیب باشد، چه عمارت نواحی، و مزید ارتفاعات، و تواتر^{۱۵۱} دخلها، و احیای موات^{۱۵۲}، و ترفیه^{۱۵۳} درویشان، و تمهید^{۱۵۴} اسباب معشیت و کسب ارباب^{۱۵۵} حرفت، و امثال و اخوات آن، به عدل

متعلق است، و امن راه‌ها، و قمع^{۱۵۶} مفسدان و ضبط مسالک، و حفظ ممالک، و زجر^{۱۵۷} متعدیان^{۱۵۸}، به سیاست منوط^{۱۵۹}، و هیچ چیز بقای عالم را از این دو باب قوی تر نیست، و نیز کدام نکوکاری را این منزلت^{۱۶۰} تواند بود که مصلحان آسوده باشند و مفسدان مالیده^{۱۶۱}؟ و هرگاه که این دو طرف به واجبی^{۱۶۲} رعایت کرده آید کمال کامکاری حاصل آید، و دل‌های خاص و عام و لشکری و رعیت^{۱۶۳} بر قاعده هوا و ولا^{۱۶۴} قرار گیرد، و دوست و دشمن در ربه^{۱۶۵} طاعت و خدمت جمع شوند و نه در ضمیمه^{۱۶۶} ضعیفان آزاری صورت بندد^{۱۶۷} و نه گردن کشان را مجال^{۱۶۸} تمرّد ماند، و ذکر آن در آفاق سایر^{۱۶۹} شود، و کسوت^{۱۷۰} پادشاهی مطرّز^{۱۷۱} گردد، و رهینه^{۱۷۲} دوام در ضمن این به دست آید. این کلمتی چند موجب^{۱۷۳} از خصایص ملک و دولت، و محاسن^{۱۷۴} عدل و سیاست، تقریر افتاد، اکنون روی به دگر اغراض^{۱۷۵} آورده شود و الله الموفق لا تمامه، بمنّه و سعة جوده.

و سپاس و حمد و ثنا^{۱۷۷} و شکر مر خدای را، عزّ اسمُه که خطّه‌ی^{۱۷۸} اسلام را و واسطه‌ی [عقد] عالم را به جمال عدل و رحمت و کمال هیبت و سیاست خداوند عالم سلطان اعظم مالک رِقاب الأمم ملک الاسلام ظهیر الامام مجیر الانام یمین الدولة و امین الدولة و شرف الامة ملک بلاد الله سلطان عباد الله مُدبّل اولیاء الله مُذیل اعداء الله مولی ملوک العرب و العجم فخر السلاطین فی العالم علاء الدّیّیا و الدّین قاهر الملوک و السلاطین الصّادع بِأمر الله القائم بحُجّة الله معز الاسلام و المسلمین قانع الکفر و المُلحدین کَهف الثّقلین ظِلّ الله فی الخافقین المؤید علیّ الاعداء المنصور من السماء شهاب سماء الخلافة نصاب العدل و الرّافة باسط الأمن فی الارضین ناشر الاحسان فی العالمین سلطان الخلق و برهان الحقّ مُحَرِّز ممالک الدّیّیا و مُظهر کلمة الله العلیا ولی النّعم ابوالمظفّر بهرامشاه ابن السلطان الکرم علاء الدولة و سناء الملة و ضیاء الامة ابی سعد مسعود ابن السلطان الرضیّ ظهیر الدولة و نصیر الملة و مجیر الامة ابی المظفّر ابراهیم ابن السلطان الشهید ناصر دین الله و معین خلیفه الله

ابی سعید مسعود ابن السلطان الماضی یمین الدّولة و امین الملة نظام الدّین کھف المسلمین ابی القاسم محمود ابن الأمير العادل ناصر الدّین و الدّولة ابی منصور سبکتکین عَضُدُ خلیفة الله امیر المؤمنین أعزَّ الله انصاره و ضاعف اقتداره آراسته^{۱۷۹} گردانیده است و جناح^{۱۸۰} احسان و انعام^{۱۸۱} او بر عالم و عالمیان گسترده و نوبت جهان داری به حکم استحقاق^{۱۸۲}، هم از وجه ارث و هم از طریق اکتساب، بدو رسانیده و خلائق اقالیم^{۱۸۳} را در کَنَفِ^{۱۸۴} حمایت و رعایت او آورده و ضعفای اَمَت و مَلَت را در سایه عدل و سامه‌ی^{۱۸۵} رَأْفَتِ^{۱۸۶} او آرام داده و عنان^{۱۸۷} کامگاری و زمام شهریاری به ایالت^{۱۸۸} و سیاست او تفویض کرده و عزایم^{۱۸۹} پادشاهانه را به امداد فتح مبین و تواتر نصر عزیز مویّد^{۱۹۰} گردانیده، تا به هر طرف که حرکتی فرماید ظفر و نصرت لوا^{۱۹۱} و رایت او را استقبال و تلقی^{۱۹۲} واجب بینند و مآثر^{۱۹۳} مَلِکانه که در عنفوان^{۱۹۴} جوانی و مطلع^{۱۹۵} عمر از جهت کسب ممالک به جای آورده است امروز قدوة ملوک دنیا و دستور پادشاهان گیتی شده است.

■ قَادَ الْجِيَادَ^{۱۹۶} لِحَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً وَ لِدَاتُهُ إِذْ ذَاكَ فِی سِیْ أَشْغَالِ

■ قَعَدَتْ بِهِمْ هِمًّا تُهْمُهم وَ سَمَتْ بِهِ هِمِّمُ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الْأَبْطَالِ

ای به یک جمله گرفته ملک عالم در کنار آفتاب خروانی سایه‌ی پروردگار

و بر اثر^{۱۹۷} آن اگر دیو فتنه در سر آل بوحلیم جای گرفت تا پای از حد بندگی بیرون نهند در تدارک^{۱۹۸} کار ایشان رسوم لشکر کشی و آداب سپاه آرایی از نوعی تقدیم فرمود که روزنامه سعادت به اسم و صیت^{۱۹۹} آن مورخ گشت، و کارنامه‌ی دولت به ذکر محاسن آن جمال گرفت.

■ وَ مَا مَحَا أَثَرَ الْعِصْيَانِ صَارِمُهُ وَ إِنَّمَا الْقَارَعُ غَنَ وَجْهَ الزَّمَانِ مَحَا^{۲۰۰}

و بدین دو فتح با نام که به فضل ایزد تعالی و فرد دولت قاهره، لازالت ثابتة الأوتاد، راسیة الأطواد، تیسیر پذیرفت، نظام کارهای حضرت و ناحیت به قرار معهود و رسم

مألوف باز رفت، و بر قاعده‌ی درست و سنّ راست اطّراد و استمرار یافت، و تمامی مفسدان اطراف دم در کشیدند و سر به خط آوردند، و دل‌های خواصّ و عوام لشکری و رعیت بر طاعت و عبودیت بیارامید و نفادِ اوامر پادشاهانه از همه وجوه حاصل آمد، و حشمت مُلک و هیبت پادشاهی در ضمایر دوستان و دشمنان قرار گرفت، و ذکر آن در آفاق و اقطارِ عالم شایع و مبسوط گشت.

و اگر در تقریر محاسنِ نوبتِ این پادشاه دیندار و شهریارِ کامگار که در مُلک مخلّد باد و بر دشمن مظفّر - خوضی و شرعی رَوَد، و فضایل ذاتِ بزرگ و مناقب خاندانِ مبارک شاهنشاهی را شرحی و بسطی داده شود، غرض از ترجمه این کتاب فایت گردد، و من بنده را خود این محل از کجا توان بود که ثنای دولت قاهره گویم؟! که:

لغات و اصطلاحات:

۱. جَلَّ جَلَالُهُ: بزرگ است شکوه او ۴. انوار: جمع نور، نورها ۳. درفشان: درخشان
۴. عنکبوت: هنگام هجرت از مکه به مدینه حضرت محمد(ص) و ابوبکر، در غاری پنهان شدند، به امر پروردگار عنکبوتی بر در غار تنید. کسانی که به قصد ایشان آمده بودند گفتند مدت‌ها است که کسی به این غار وارد نشده است. ۵. عصمت: پاکی، پاکدامنی ۶. جباری: قدرتمندی ۷. نیش پشه: اشاره به داستانِ نمرود که به امر پروردگار پشه‌یی داخل بینی او شد چهل روزی وی را رنج داد به گونه‌یی که سر بر زمین می‌زد تا هلاک شد. ۸. فطرت: آفرینش ۹. کاینات: موجودات، جمع کاینه ۱۰. مشیر: کسی که با او مشورت می‌کنند. ۱۱. معونت: یاری، مدد ۱۲. مظاهرت: پشتیبانی ۱۳. بدایع: تازه‌ها، جمع بدیعه ۱۴. ابداع: نوآوری ۱۵. کون و فساد: کون به معنی هست شدن و فساد به معنی تباه شدن، این جهان را از آن جهت که همواره صورتی را رها کرده و صورتی دیگر می‌پذیرد، عالم کون و فساد نامیده‌اند. ۱۶. نطق:

سخن گفتن، قدرت گویایی ۱۷. مزیت: برتری ۱۸. ممیز: تمیز داده شده، جدا ۱۹. ارشاد: تربیت، رشد دادن ۲۰. ضلالت: گمراهی ۲۱. آذین: زینت، آرایش ۲۲. رتبت: رتبه، مقام ۲۳. صدق: راستگویی ۲۴. سید المرسلین: آقا و سرور رسولان ۲۵. خانم النبیین: آخرین پیامبران ۲۶. قائد الغر المحجلین: پیشوای مردمان سپیدپشانی و دارای دست و پای سپید ۲۷. عز: ارجمندی ۲۸. ختم: پایان ۲۹. واضح: روشن ۳۰. حجت: دلیل آوردن ۳۱. بیت: سند و حجت آشکار ۳۲. رفیق: نرمی، ملایمت ۳۳. مدارا: ملایمت، همراهی ۳۴. مثال داد: فرمان داد ۳۵. معاندت: مخالفت، دشمنی ۳۶. تمرّد: سرکشی، نافرمانی ۳۷. التفات: توجه ۳۸. فرضیت: لزوم، واجب شدن ۳۹. خرد: عقل ۴۰. تأیید: پذیرفتن، مورد قبول قرار دادن ۴۱. عزم: اراده ۴۲. انصار: یاران ۴۳. مدد: کمک، امداد ۴۴. قمع: سرکوب کردن ۴۵. خبث: پلیدی ۴۶. ملت: دین، آیین ۴۷. حنیفی: اسلام مبتنی بر طریقه‌ی پرستش خدای یگانه است که به گفته‌ی پیامبر طریقه‌ی نیک و راست ابراهیم نبی بوده است و به نام حنیفی شناخته شده است و پیامبر اسلام آنرا تجدید و احیا کرده است. ۴۸. اقطار: اطراف، کناره‌ها، جمع قطر ۴۹. فَحَمْدًا...: پس ستایش می‌کنم پی در پی کسی را که چون شکر کرده شود زیاده‌تر عطا می‌کند، و درود می‌فرستم بر کسی که در مدینه است در صبح گاهان و شام گاهان. درود آرزومندی که به سوی او مدح‌های گرامی و برگزیده تقدیم می‌دارد. ۵۰. تحیت: درود، آفرین، سلام. ۵۱. معظم: بزرگوار ۵۲. اتباع: پس‌روان، پس‌روندگان ۵۳. اشباع: پیروان، یاران؛ جمع شیعه ۵۴. امداد: جمع لفظ مدد است به معنی امواج که پی در پی به یاری برسند، و این جا مراد درود و سلام پی‌پی است. ۵۵. عطار: عطر فروش ۵۶. ان الله...: به درستی که خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند، بر نبی اکرم، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درود و سلام بی‌پایان بر او بفرستید (احزاب / ۵۶) ۵۷. ملک: پادشاهی، سرزمین ۵۸. آفاق: جمع افق

۵۹. زویت: ... زمین از برای من در گوشه‌یی جمع کرده است و مشرق‌های آن و مغرب‌های آن به من نموده شد. به زودی پادشاهی امت من به آن چه برای من در گوشه‌یی جمع کرده شد خواهد رسید. ۶۰. خلفا: جانشینان، جمع خلیفه ۶۱. عقد: بستن ۶۲. مطاوعت: فرمان برداری، اطاعت ۶۳. ملحق: پیوسته شده ۶۴. یا ایها الذین... ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمان برید خدای و رسول او را و دستورات اولیای امر خود را اجرا کنید. ۶۵. تنفیذ: روان کردن، اجرا کردن ۶۶. شعایر: علامت‌ها ۶۷. صورت نبندد: به تصور در نمی‌آید. ۶۸. الملک...: پادشاهی و دین، دو برادر هم شکم‌اند اما این گفته حدیث نبوی نیست منسوب به اردشیر بابکان است. ۶۹. عز اسمُه: نامش گرامی است. ۷۰. جمال: زیبایی ۷۱. هیبت: شکوه، بزرگی، بیم ۷۲. شکوه: فتره، بزرگی ۷۳. تآلف: دم‌سازی، خوگیری، اهواء: خواست‌ها ۷۴. حلاوت: شیرینی ۷۵. مهابت: ترس، بیم ۷۶. سیاق: روش، اسلوب ۷۷. اختلاف کلمه: اختلاف رای ۷۸. طباع: سرشته‌ها، نهادها، جمع طبع ۷۹. مرکب: ترکیب شده، آمیخته ۸۰. رای: نظر، اندیشه ۸۱. مهمات: امور مهم ۸۲. مداخلت: مداخله ۸۳. مایزغ...: آن چه سلطان (یعنی حکومت و قدرت دولتی) آدمیان را از آن باز می‌دارد (از قبیح و معاصی) بیش از آن است که قرآن از آن باز می‌دارد، این گفته از عثمان بن عفان است. ۸۴. لائتم...: از آن جهت که ترس و بیم شما در قلوب آن‌ها مؤثرتر است از ترس و بیم خدا، زیرا ایشان قوم نادان‌اند (حشر / ۱۳) ۸۵. معاصی: گناه‌ها، جمع معصیت ۸۶. باری: آفریننده، خالق ۸۷. شیر گرمابه: شیری که با ساروج و مانند آن بر دیوار گرمابه‌ها نقش می‌کردند، شیر حمام ۸۸. رایت: علم، درفش ۸۹. ضمیر: باطن، فطرت ۹۰. اوهام: پندارها ۹۱. خواطر: اندیشه‌ها، جمع خاطر ۹۲. کنه: پایان چیزی، گوهر ۹۳. إنّما...: از بندگان خدا، تنها دانایانند که از خدا حساب می‌برند. (فاطر / ۳۵) ۹۴. إنّما...: به درستی که ما فرستادیم پیامبران خویش را همراه با دلایل آشکار، و با آنان کتاب فروفرستادیم و ترازو و

مردمان به انصاف و راستی برخیزند و آهن را فروفرستادیم که دارای سختی بسیار است و هم برای مردم سود فراوان دارد (حدید/ ۲۵) ۹۵. استنباط: در آوردن، دریافت معنی و مفهوم چیزی بر اثر دقت و تیزهوشی ۹۶. رویت: تأمل، اندیشه در امور ۹۷. متباعد: دور شونده از هم، دور ۹۸. تأمل: اندیشیدن ۹۹. شبهت: شک و تردید ۱۰۰. ریت: بدگمانی، شک ۱۰۱. شرایع: دین‌ها، جمع شریعت ۱۰۲. ابواب: جمع باب ۱۰۳. تنفیذ: روان کردن، اجرا کردن ۱۰۴. نامرعی: مراعات نشده، منظور نشده ۱۰۵. متعذر: دشوار، سخت ۱۰۶. فرضیت: وجوب، لزوم ۱۰۷. مبالغت: زیاده‌روی ۱۰۸. زیادت: افزون‌خواهی ۱۰۹. اخلاص: خلوص، پاک ۱۱۰. مناصحت: اندرزگویی ۱۱۱. ارکان: پایه‌ها ۱۱۲. تردد: دودلی، شک ۱۱۳. امام اعظم: پیشوای بزرگ دینی و سیاسی مانند خلیفه یا سلطان ۱۱۴. مذموم: نکوهیده ۱۱۵. مأخوذ: مسئول و کسی که بازخواست می‌شود. ۱۱۶. مضرت: زیان، ضرر ۱۱۷. مشقت: رنج، درد ۱۱۸. فضایل: برتری‌ها ۱۱۹. تالی: دنبال، تابع ۱۲۰. شمتی: شتم‌ای، مقدار کمی ۱۲۱. محاسن: خوبیها، جمع حسن ۱۲۲. ثمین: گران‌بها ۱۲۳. حلیت: زیور، پیرایه ۱۲۴. نفیس: گران‌بها ۱۲۵. موهبت: عطیه ۱۲۶. یا داوُد... ای داود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم پس حکم کن در میان مردمان به عدل و انصاف (صاد/ ۲۶) ۱۲۷. منقبت: آنچه مایه ستایش دیگران و فخر و مباهات شخصی باشد. ۱۲۸. سیرت: روش ۱۲۹. معدلت: دادگری ۱۳۰. منکران: انکارکنندگان ۱۳۱. صاحب شریعت: پیامبر اسلام (ص) ۱۳۲. اِنَّ اللَّهَ... به درستی که خداوند امر می‌کند به عدل و دادگری و نیکی به خویشاوندان و بازمی‌دارد شما را از زشت‌کاری و ناپسندی و ظلم، و اندرز می‌دهد شما را شاید که شما پند گیرید. ۱۳۳. متحیر: متعجب ۱۳۴. نفاذ: روان شدن کار ۱۳۵. بی از آن: بدون آن ۱۳۶. فراتر: جلوتر، پیشتر ۱۳۷. مستغرق: نابود شده ۱۳۸. ملازمت: همراهی ۱۳۹. خصلت: خوی، صفت ۱۴۰. مجانبت: دوری ۱۴۱. ایضاح: روشن

ساختن ۱۴۲. حاجت: احتیاج، نیاز ۱۴۳. خَفَّفَ اللهُ عَنْهُ: خدا بار (عذاب) او را سبک گرداند. ۱۴۴. مضبوط: حفظ شده ۱۴۵. عمارت: آباد کردن ۱۴۶. آلت: وسیله ۱۴۷. تَعَذَّرَ دَاشْتَن: دشوار گردیدن ۱۴۸. منافع: منفعت‌ها، جمع منفعت ۱۴۹. کافه: همگی، جمع ۱۵۰. مزید: افزونی ۱۵۱. تواتر: توالی، پیاپی بودن ۱۵۲. احیای موات: زنده و آباد کردن زمین‌های بایر ۱۵۳. ترفیه: آسایش دادن ۱۵۴. تمهید: گستردن، آماده کردن ۱۵۵. ارباب: صاحب ۱۵۶. قمع: سرکوب کردن، خوار گردانیدن ۱۵۷. زجر: بازداشتن، طرد کردن و راندن ۱۵۸. متعديان: تجاوز کنندگان از حد خود ۱۵۹. منوط: وابسته ۱۶۰. منزلت: مقام ۱۶۱. مالیده: مجازات شده، گوش مال داده شده ۱۶۲. واجبی: امر مهم ۱۶۳. رعیت: مردم ۱۶۴. ولا: دوستی ۱۶۵. ربقه: ریسمان ۱۶۶. ضمیر: نهاد، باطن ۱۶۷. صورت بستن: به تصور درآمدن ۱۶۸. مجال: فرصت ۱۶۹. سایر: جاری و روان ۱۷۰. کسوت: لباس گرانهای پادشاهان ۱۷۱. مطرز: نقش و نگار ۱۷۲. رهنه: گروگان ۱۷۳. موجز: کوتاه و مختصر ۱۷۴. محاسن: خوبیها؛ جمع حسن ۱۷۵. اغراض: هدف؛ جمع غرض ۱۷۶. وَاللهُ الْمُوفِيُّ...: خداوند با احسان و فراوانی و بخشش خود توفیق اتمام آن را عنایت فرماید. ۱۷۷. ثنا: حمد، ستایش ۱۷۸. خطه: سرزمین ۱۷۹. آراسته: پاک و منزه و زینت داده شده ۱۸۰. جناح: بال ۱۸۱. انعام: بخشیدن چیزی بر کسی، صله ۱۸۲. استحقاق: سزاوار بودن ۱۸۳. اقالیم: کشورها؛ سرزمین‌ها؛ جمع اقلیم ۱۸۴. کنف: پناه ۱۸۵. سامه: پناه، پناه‌گاه ۱۸۶. رافت: مهربانی ۱۸۷. عنان: افسار ۱۸۸. ایالت: فرمان‌روایی، حکومت ۱۸۹. عزایم: جمع عزیمت، عزم کردن‌ها، تصمیم‌های مهم ۱۹۰. مویّد: تایید شده ۱۹۱. لوا: پرچم، درفش، علم ۱۹۲. تلقی: دیدار ۱۹۳. مآثر: اعمال پسندیده و کارهای خوبی که از کسی به جای ماند. ۱۹۴. عنفوان: اول جوانی، اول همه چیز ۱۹۵. مطلع: آغاز، اول ۱۹۶. قَادَ الْجِيَادُ...: او به پانزده سالگی، اسپان نیک‌رو را پیشوایی می‌کرد و می‌چرانید

در حالی که همسالان او در آن وقت مشغول بازی بودند، ایشان را همت‌های (پست) ایشان فروشناید و او را همت‌های پادشاهانه و سطوت و حمله‌ی دلیرانه‌اش فرا برد. ۱۹۷. بر اثر: به دنبال ۱۹۸. تدارک: خطا و اشتباهی را یافتن ۱۹۹. صیت: آوازه ۲۰۰. و ما محّا...: شمشیر او نه تنها اثر نافرمانی و گردن‌کشی را ناپود کرد بلکه ننگ و عار را از روی جهان محو کرد.

شرح روان

سپاس و آفرین و درود، ویژه‌ی خدایی است که نشانه‌های قدرت فرمانروایی و حکمت خداوندی او در همه‌ی زوایای روز و شب می‌درخشد. خدایی که تار عنکبوت را مانع دست‌یابی دشمنان به پیامبرش کرد (اشاره به داستان هجرت پیامبر اسلام) و به نیش پشه‌ای ستمگری را از پای درآورد. (اشاره به داستان نمرود)، خدایی که در آفرینش و هستی‌احتیاجی به دستیار ندارد و موجودات حیرت‌انگیز در عالم وجود پدید آورد. خدایی که آدم را به خاطر عقل و خرد و اندیشه از دیگر موجودات برتری داد و برای هدایت انسانها پیامبران را گسیل کرد، تا مردم را به راه راست هدایت کرده و عالم هستی را با نور علم و شناخت روشن نمودند. و پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) را که از نظر زمانی آخرین پیامبران و از لحاظ رتبه و جایگاه اولین آنان است برای عزّت بخشیدن به پیامبری و رسالت برگزیده و او را به اعجاز زینت داد و به او فرمود برای انجام رسالتش با مردم مدارا کند و آیات الهی را بر ایشان بخواند آن‌گاه دشمنی کافران بر اهل خرد آشکار شد. و سپس آیه‌های جهاد و وجوب ستیز با دشمنان اسلام عقلاً و شرعاً مشخص و روشن شد. خدایی که یاوران حق و حقیقت را به راه راست هدایت کرد

و ایشان را توفیق داد، تا کافران را بشکستند و روی زمین را از گنه پاک نمودند و دین اسلام را به اقصی نقاط جهان رساندند و حقیقت را به جایگاه واقعی خود نشانند.

■ سپاس بی کران خدایی را که ستایشش موجب افزونی نعمت است.

■ و درود شبانه روز من نثار کسی است که در مدینه منزل دارد.

■ درود و سلام، سلام کسی است که آرزومند و عاشق است و برای معشوق بی تاب است.

درود و سلام خداوند بر پیامبران و یاران او باد، درودی بر بلندای روزگار و سلامی چو بوی خوش آشنایی. درود و سلامی که خدا و فرشتگان بر پیامبر می فرستند.

خداوند تبارک و تعالی برای جاودانگی دین و جهانگیری آن، جانشینان پیامبر را بر همه مردم برتری داده و مسلط گردانیده و اختیار تام داد و فرمانبرداری ایشان را واجب ساخت. چرا که اجرای دستورات دین و رواج آیین حقیقت بدون امیران و حاکمان متدین امکان پذیر نیست. حضرت پیامبر (ص) هم در جایی فرمود که دین و حکومت با هم باشند و این حقیقت دارد که حاکمان اسلامی خلیفه خدا در بین مردم هستند. تا زمین را به عدل برسانند و به شکوه آبادانی برسانند. هرگز شکوه شمشیر زنان اسلام با شیرینی عبادت صرف قابل مقایسه نیست. اگر چنین نباشد یعنی شمشیر دین همواره برننده نباشد امور مسلمین به سامان نمی رسد و امت اسلامی به وحدت کلمه نمی پردازند، و در نتیجه اختلاف و پراکندگی پیش می آید و دین و آیین به ترقی نمی رسد. چنانچه خلیفه سوم گفت: دستورات و امر و نهی های حاکم

اسلامی از دستورات قرآن در باب مسائل حکومتی بیشتر است. چنانکه در قرآن هم آمده است که دشمنان خدا از شما بیشتر از خدا می ترسند زیرا بی خرد هستند و بی خردان جز با جریمه و بازداشت فوری از گناهان دست نمی کشند.

■ کسی که خردمند نباشد پیش او شیر واقعی و شیر حمام (که بر دیوار حمام نقش بسته است) یکی است.

و کسی که پیرو ولایت اسلامی باشد وقتی به شناخت برسد به ایمانی غیر قابل توصیف دست خواهد یافت تا بدانجا که فقط از خدا می ترسد. لذا مشخص است که دین و حکومت با هم کامل می شوند و خداوند بزرگ هم گفته است که ما پیامبران را با دلایل و حجت های آشکار و کتاب و درس مساوات فرستادیم، تا مردم به عدل و راست کرداری برخیزند و در عین حال آهن را فرستادیم که سرشار از منافع برای انسانهاست. در نگاه اول، این آیه مظهر تضاد و تباعد است چرا که آهن، کتاب و ترازو با یکدیگر تناسب ندارند اما پس از اندکی تأمل معلوم می شود که تناسب و اعجاز همنشینی این کلمات تا چه حدی است. چرا که راهنمایی بشریت را به وسیله کتاب فرستاده است و ایجاد عدل و مساوات و انصاف به وسیله ترازو محقق می شود. و نهادهای کردن مأموریت کتاب و ترازو به عدل شمشیر میسر می گردد و از آنجایی که مسلم است، که دین بدون حکومت و وساطت حاکمان جاری و فراگیر نمی شود و هیچ فتنه ای بی شمشیر فرو نمی نشیند. وجود اطاعت حاکمان اسلامی که خیر دین و دنیا به آن مرتبط است معلوم می گردد. از طرفی مومنان واقعی در اجرای اوامر امرای دین و حکومت پایبند ترند و هواداری و اطاعت و اخلاص و همچنین نصیحت ایشان را

امری دینی به حساب می‌آورند، و چه در ظلم و چه در عدل در خدمت ایشان هستند. بی‌شک اگر کسی خلاف این عمل کند که به ارکان دین و حکومت خللی وارد شود در دنیا مورد بدگویی قرار می‌گیرد و در آخرت هم مورد بازخواست. چرا که زیان این خلاف هم به دین و هم به امت اسلامی می‌رسد. آنچه گفتیم در خصوص فضیلت‌های حکومت بود اینک قدری هم درباره عدل و مساوات که موجب زیبایی حکومت است بگوییم. البته با رعایت اختصار و ایجاز. خداوند فرمود: ای داوود تو نماینده ما در زمین هستی پس عدل گستری کن. داوود با رتبه پیامبری به این مأموریت رسید. هرچند که پیامبر کاری غیر عادلانه نمی‌کند. لکن در مقام خلافت همه چیز به انصاف و عدل گستری بستگی دارد. در داستان‌های قرآن آمده است که یکی از مخالفان پیامبر درباره آیه نود سوره نحل گفته است، تمامی زوایای زندگی مردم در این آیه نهفته است و چه اعجازی بیش از این که هیچ کس نمی‌تواند آن را توصیف کند لذا فوراً ایمان آورد. واضح است که فرمان خداوند بر داشتن سه خصلت پسندیده (ایمان، تقوی، انصاف) است و بر دوری از سه ویژگی نکوهیده و ناپسند (کفر، الحاد، ظلم). در ترجمه سخنان اردشیر بابکان آمده است که ملک و مرد، مرد و مال، مال و حکومت، و عدل و سیاست همه با هم عجین و لازم و ملزوم هستند و هیچ یک بی‌دیگری دوام نمی‌آورد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جهان را به مال می‌گیرند و راز تداوم مال انصاف و سیاست است. و ویژگی عدل و سیاست و برتری آن ویژگی بدون مردم ممکن نیست. لیکن عدل و سیاست همه شمول است و مرز نمی‌شناسد. چرا که عمران و آبادانی، سود و سرمایه‌گذاری

و وفور نعمت، و جابه‌جایی سرمایه و پول، کشاورزی و احیای زمین‌ها، رفع مشکلات و توجه به فقرا و زمینه‌سازی رفاه ملی و کسب و کار صنعت‌گران و مواردی از این قبیل در گرو عدالت حکومتی است. و امنیت رفت و آمد و کیفر مفسدان و نگهداری و پاسداری مملکت و بازداشت تجاوزگران از امور سیاسی است و هیچ‌چیزی در بقای جهان مؤثرتر از عدل و سیاست نیست. چه چیزی بهتر از این است که در مملکتی نیکان آسوده‌خاطر باشند و بدان سرکوب شوند. هرگاه عدل و سیاست به درستی رعایت شوند حکومت و مردم آسوده‌اند و دل همه مردم و کارگزاران با حکومت یکی می‌شود، و دوست و دشمن در حلقه وحدت گرد می‌آیند. نه به زیردستان ستم می‌شود و نه زورگویان فرصت زورگویی دارند. شهرت چنین حکومتی عالم‌گیر می‌شود و جاودانه می‌گردد. این مطالبی بود درباره‌ی عدل و سیاست و دیگر ویژگی‌های حکومت و دولت و اینکه به مواردی دیگر به یاری خدا اشاره می‌کنیم.

سپاس و درود و ستایش مخصوص خدایی است که سرزمین اسلام را قلمرو عدل و رحمت و شکوه و سیاست سلطان بهرام‌شاه غزنوی گردانیده است. (صفات سلطان مسعود) حاکم بزرگ، صاحب اختیار ملت‌ها، پادشاه اسلام، یاور امام، یاور مردم، مورد اعتماد ملت و دین، پادشاه سرزمین خدا، حاکم بندگان خدا، یاور دوستان خدا، ویران‌گر دشمنان حق، بزرگترین پادشاه عرب و عجم، افتخار پادشاهان عالم، بالابرنده دین و دنیای مردم. قلع و قمع کننده و نابودکننده کفار و ملحدین، پناه‌انس و جان، سایه خدا در شرق و غرب جهان، پیروز آسمانی، ستاره آسمان

خلافت، معیار عدل و مهربانی، مظهر امنیت ملک و حکومت، نیکویی گستر در دو جهان، حاکم منطق و برهان، خداوند جهانگیر و مظهر چهره خداوندی، ولسی نعمت مردم، بهرام‌شاه پسر سلطان بزرگ و گرامی، ابو سعد مسعود (پسر سلطان ابوالمظفر ابراهیم پسر سلطان شهید، یاور دین و خلیفه خدا، ابوسعید مسعود پسر سلطان فقید نظام دین و پناه مسلمین ابوالقاسم محمود پسر ابومنصور سبکتکین بازوی خلیفه‌ی خدا امیرالمؤمنین که خداوند یاورانش را عزیز دارد و قدرتش را چند برابر کند) و بال‌های نیکویی و نعمت‌های او بر جهان و اهل جهان گسترانیده و عهد حکومت را که حق اوست، به او رسانیده است و مردمان مناطق مختلف را تحت حمایت او در آورده و مستضعفان را در پناه عدل و رأفت او به آرامش رسانده و حکومت مسلمین را به او سپرده تا به هر طرف که اراده کند و لشکر بکشد فتح و پیروزی با او همراه شود و کمالات و ترقی‌های پادشاهانه او که در آغاز جوانی نصیبش شده است امروز الگوی پادشاهان عالم شده است.

■ در حالی که او در عنفوان جوانی (پانزده سالگی) اسب‌ها را رام خود می‌ساخت، همسالانش مشغول بازی بودند.

■ همت‌های ناچیز همسالانش موجب تنزل و عقب‌افتادگی ایشان شد و او را همت پادشاهانه و سطوت و حمله‌ی دلیرانه‌اش بالا برد.

تو (بهرام‌شاه) همان کسی هستی که با یک حمله جهان را فتح کرده‌ای، آفتاب پادشاهان هستی و سایه پروردگاری.

و بر اثر آن هنرنمایی‌های عهد جوانی، اگر آن بو حلیم

(خاندانی از دشمنان بهرام‌شاه) قصد شیطنت و ایجاد دردسر داشتند و پاز حد بندگی بیرون گذاشتند، بهرام‌شاه بگونه‌ای بر ایشان لشکر کشید و سپاه آراست که سرفصل پیروزی و سعادت ملت گشت و آن نیرو موجب افتخار پادشاه و دوره‌ی حکومت او شد.

■ شمشیر او نه تنها اثر نافرمانی و گردن‌کشی را نابود کرد بلکه ننگ و عار را از روی جهان محو نمود.

و با این دو پیروزی پرآوازه، که به لطف خداوند بزرگ مرتبه، و شکوه دولت قدرتمند، - که همواره میخهای استوار آن پابرجا و کوههای بلند آن ریشه‌دار و استوار باد! - ممکن شد، نظم کارهای بزرگ و به عهد گذشته برقرار، و رسم الفت گرفته، باز جریان یافت، و بر روش درست و آداب راست آمد و روان شد و ادامه یافت و تمامی فسادکنندگان اطراف ساکت شدند و سر به راه آوردند و دل‌های برگزیدگان قوم و مردم و سپاهی و عامی بر بندگی و اطاعت آرامش گرفت، و فرو رفتن و گذشتن دستوره‌های پادشاهانه از همه طرف حاصل آمد و غضب دولت و بزرگی پادشاهی در دل دوستان و دشمنان قرار گرفت، و یادآوری آن در کناره‌ها و ناحیه‌های دنیای پراکنده داده شد. و اگر در بیان کردن خوبیهای نوبت این سلطان دینداری و پادشاه خوشبخت - که در ملک او جاویدان و بر دشمن پیروز باد - ابتدا گفتاری آغاز شود و خوبیهای باطن بزرگ و هر نیکی آن مبارک پادشاهی را بیانی و شرحی رود، هدف از ترجمه این کتاب مشخص گردد و مرا خود این مکان از کجایمی تواند بود که ستایش دولت مقتدر گویم؟! زیرا که...

متن

اگر مملکت را زبان باشدی
 ۱ ملک بوالمظفر که خواهد فلک^۲
 رهی تو گر صد دهان داردی
 بدان هر زبان صد لغت گویدی
 بنان گرددی مویها بر تنش
 پس آن کلکها و زبانها همه
 نبشته^۳ که با گفته جمع آیدی
 ز صد داستان کان ثنای^۴ تراست
 ثناگوی شاه جهان باشدی
 که مانند او کامران^۵ باشدی
 که در هر دهان صد زبان باشدی
 که در هر لغت صد بیان باشدی
 یکی کلک^۶ در هر بنان باشدی
 به مدحت^۷ روان و دوان باشدی
 و گر چند بس بی کران^۸ باشدی
 همانا که یک داستان باشدی

و اقتدا^۹ و تقلید^{۱۰} این پادشاه بنده پرور. — که همیشه پادشاه و بنده پرور باد. — در
 جهاننداری به مکارم^{۱۱} خاندان مبارک بوده است، و معالی^{۱۲} خصال ملوک آسلاف^{۱۳} را
 أنار الله بر اھینھم قبلۃ عزایم میمون دانسته.

■ ألقى أباهُ بذاكِ الكسبِ يكتسبُ

آن چندان^{۱۴} آثار حمید مرضی^{۱۵} که در تقدیم ابواب^{۱۶} عدل و سیاست خداوند،
 سلطان ماضی^{۱۷}، یمین الدوله و امین الملة نظام الدین کھف المسلمین ابوالقاسم محمود
 راست، أنار الله برھانہ و ثقل^{۱۸} بالخیرات میزانہ، و بر آن جمله که در احیای^{۱۹} سوابق
 امیر عادل ناصر الدین و الدوله، نور الله حُفرتہ و بیض غُرتہ، سعی نمود تا آن را به
 لواحق خویش بیاراست، و رسوم ستوده^{۲۰} او را تازه و زنده گردانید، و ستّهای^{۲۱}
 مذموم^{۲۲} که ظلمه^{۲۳} و متهوران^{۲۴} نهاده بودند به یک بار محو کرد تا خلائق^{۲۵} روی
 زمین آسوده و مُرقه^{۲۶} پشت به دیوار امن و فراغت^{۲۷} آوردند، و دوست و دشمن به

عَلَوْ هَمَّتْ وَ كَمَالَ سِيَّاسَتِ آن خسرو^{۲۸} دیندار، رذاه الله رِداء غفرانه، اعتراف نمودند، و مثال‌های او در ممالک بر اطلاق^{۲۹} نفاذ یافت، و جباران^{۳۰} روزگار در امانِ حریم^{۳۱} او پناه طلبیدند، و شرف و سعادتِ خویش در طاعت و متابعت او شناختند، و تمامی ممالکِ غزنین و زابلستان و نیمروز و خراسان و خوارزم و چغانیان و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و ری و اصفهان و بلاد هند و سند و مولتان در ضبطِ فرمانبرداریِ آن شاهانشاهِ محترم تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ آمد، چنانکه گاه گاه بر لفظِ مبارکِ راندی که: یک حَدِّ مُلْکِ ما سپاهان است و دیگر تَرِمِذ و سه دیگر خوارزم و چهارم گذاره آبِ گنگ؛ و هر که کتابِ ممالک و مسالک خوانده است و طول و عرض این دیار بشناخته بر وی پوشیده نماند که بَسَطَتِ مُلْکِ وی تا چه حد بوده است؛ و آنگاه هَمَّتْ مُلْکانه برِ اعلای^{۳۲} کلمه حقِ مقصور^{۳۳} گردانیده و ذاتِ بی‌همال^{۳۴} خویش را بر نصرتِ دینِ اسلام و مراعاتِ مصالحِ خلقِ وقف^{۳۵} کرده، و از درِ کابل تا کناره آبِ قَنُوج و حدودِ کالنَجرو بانوسی، و از جانبِ مولتان تا نَهروآله و منصوره و سومَنات و سَرَنَدِیب و سواحلِ دریایِ محیط و حوالیِ مصر، و از جانبِ قُصْدَار تمامی نواحیِ یمن و سَبْپوره و سند و سیوستان و سله عمر و یوْذِیه و اطرافِ کرمان و سواحلِ تیزو مُکْران، در تکسیرِ دو هزار فرسنگ در خطّه اسلام افزود، و آفتابِ مِلَّتِ احمَدی بر آن دیار از عکسِ ماهِ رایتِ محمودی بتافت، و شعاعِ سپهرِ اسلام در سایه چتر آلِ ناصر الدّین بر آن نواحی گسترده شد، و به جای بتکده‌ها مساجد بنا افتاد، و در آن مواضع که به روزگار پادشاهان گذشته ملک الملوک را جَلَّتْ^{۳۷} اَسْمَاوُهُ و عَمَّتْ نَعْمَاوُهُ ناسزا می گفتند، امروز همواره عبادت می کنند و قرآن عظیم می خوانند، و زیادت (بر) هزار منبر نهاده شده است که در جُمُعات و اعیاد بر آن ثناء باری عزّ اَسْمُهُ می گویند و فرضِ ایزدی می گزارند، و در مدّتِ صد و هفتاد سال که ایامِ دولتِ این خاندانِ مبارکست، - ایزد^{۳۸} تعالی آن را به هزار و هفتصد برساناد. - در سالی پنجاه

هزار کم و بیش از بردهٔ کافر و کافره از دیارِ حرب^{۳۹} به دیارِ اسلام می‌آرند، و ایشان ایمان قبول می‌کند، و تا دامن قیامت از توالد و تناسل ایشان مؤمن و مؤمنه می‌زاید، و همه به وحدانیت^{۴۰} خالق و رازق خویش معترف می‌باشند، و برکات و ثوبات و حسنات آن شاهانِ شاه غازی محمود و تمامی ملوک این خاندان را مُدَّخَر^{۴۱} می‌گردد. و دیگر سلاطین دولت میمون را - که خداوند عالم پادشاه عصر خسرو گیتی شاهانِ شاه غازی بهرام شاه وارث مُلک و عمر ایشان باد. - فضایل و مناقب^{۴۲} بسیار است، که هریک از ایشان در ایالت و سیاست و عدل و رأفت^{۴۳} علی حدّه امتی بوده‌اند:

إِنَّ الْخِيَارَ مِنَ الْقِبَالِ وَاحِدٌ وَبُنُوْحَنِيفَةَ كُلَّهُمْ أُخْيَارُ

اما شرح و تفصیل آن ممکن نیست، که بی‌اشباعی^{۴۴} سخن در تقریر^{۴۵} آن معیوب نماید، و اگر بسطی^{۴۶} داده شود، غرض از ترجمه این کتاب محبوب^{۴۷} گردد. لاجرم^{۴۸} به میامن^{۴۹} آن نیت‌های نیکو و عقیدت‌های^{۵۰} صافی شعار^{۵۱} پادشاهی و خلال جهان‌داری در این خاندان بزرگ مؤبّد^{۵۲} و مخلّد و دایم و جاوید گشته است، و سیرت پادشاهان این دولت تَبَّتْهَا^{۵۳} الله، طراز محاسن^{۵۴} عالم و جمالِ مفاخر^{۵۵} بنی آدم شده، و زمانه عز^{۵۶} و شرف (آن) را انقیاد^{۵۷} نموده، و ذکر آن به قلم عطارد^{۵۸} بر پیکر خورشید نبشته، و حمداً لله^{۵۹} تعالی که مخایل^{۶۰} مزیدِ قدرت^{۶۱} و دلایلِ مزیت^{۶۲} بسطت هرچه ظاهرتر است، و امیدهای بندگان مخلص^{۶۳} در آنچه دیگر اقالیم عالم در خطه^{۶۴} مُلک میمون^{۶۵} خواهد افزود و موروث و مکتسب اندران بهم پیوست هرچه مستحکمتراً و این بنده و بنده‌زاده را در مدح^{۶۶} مجلسِ اعلای قاهری ضاعف الله اشرافه قصیده‌ایست که از زبان مبارک شاهانشاهی گفته شده است، دو بیت از آن که لایق^{۶۸} این سیاق^{۶۹} بود اثبات افتاد^{۷۰}:

■ اِنَّا لَنُحْرِزُ بِالْأَسْيَافِ مُصَلَّتَةً مَمَالِكَ الرُّومِ وَالْأَتْرَاقِ عَنْ كُتَبِ

■ حَتَّى يَكُونَ لَنَا الدِّتْيَا بِأَجْمَعِهَا مَحْمِيَةً بَيْنَ مَوْرُوثٍ وَ مُكْتَسَبِ

ایزد تعالی^{۷۱} و تقدّس^{۷۲} همیشه روی زمین را به جمال^{۷۳} عدل^{۷۴} و رحمت خداوند

عالم شاهانشاه عادل^{۷۵} اعظم ولی النعم آراسته داراد، و در دین و دنیا بغایت^{۷۶} همت^{۷۷} و قُصاری اَمْنِیت برساناد، و منابر^{۷۸} اسلام را شرقاً و غرباً به فرّ و بهای القاب^{۷۹} میمون و زینت^{۸۰} نام مبارک شاهانشاهی مزین^{۸۱} گرداناد، و خاک بارگاه همایون را سجده گاه شاهان دنیا کناد.

و یرحمُ اللهُ عبداً قال آمینا.

همی گوید بنده و بنده زاده نصرالله محمد عبدالحمید بوالمعالی، تَوَلّاهُ اللهُ الکریمُ بفضلِه، چون به فرّ اصطناع و یمن^{۸۲} اقبالِ مجلسِ قاهری شاهانشاهی ادام الله اشرافه خانه ی خواجه ی من بنده اطال الله بقاءه و ادام اَیّامَه و انعامه و رَزَقَهُ الله سَعَادَةَ الدّارین قبله احرار و افاضل و کعبه ی علما و اَمائِل این حضرت بزرگ لازالت محروسة الاطراف محمّیه الأرجاء و الاکناف بود، و جملگی ملاذ و پناه جانب او را شناختندی، و او در ابواب تَفَقّد و تعهّد ایشان انواع تکلف^{۸۳} و تنوّق واجب داشتی، و التماسات^{۸۴} هریک را بر آن جمله به اهتزاز و استبشار^{۸۵} تلقّی کردی که مانند آن بر خاطر اهل روزگار نتواند گذشت. و ذکر^{۸۶} این معنی از آن شایعتر است که در آن به زیادت اطنابی حاجت^{۸۷} افتد:

■ بَغَزَنَةً قَدْ أَلْقَى عَصَاهُ وَصَبَّهٗ
يُعْطِرُ مَا بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى مِصْرٍ

لاجرم^{۸۸} همه را به جانب او سکون^{۸۹} و استنامت حاصل آمده بود، و در عرصه ولا و هوا قدم صدق می گزاردند.

■ النَّاسُ أَكْبَسُ مِنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا حَتَّى يَرَوْا عِنْدَهُ آثَارَ إِحْسَانٍ

و طایفه ای از مشاهیر ایشان که هریک فضلی^{۹۰} وافر^{۹۱} و ذکر ی سایر داشتند به منزلت^{۹۲} ساکنانِ خانه و بطانه ی مجلس بودند، چون قاضی محمد عبدالحمید اسحق، و برهان الدّین عبدالرشید نصر، و امامان: علی خِیاط، و صاعد میهنی، و عبدالرحمن بُستی، و محمد سیفی، و محمد نسابوری، و محمد عثمان بستی، و مبشر رضوی ادیب، و

عبدالرحیم اسکافی، و عبدالحمید زاهدی، و محمود سگزی، و فاخر ناصر، و سعید باخرزی. و در بعضی اوقات امامان: محمد خیّازی، و محمود نشابوری، رَحِمَ اللهُ الْمَاضِینَ منهم و أطال بقاء الغَابرین؛^{۹۳} و من بنده را بر مجالست^{۹۴} و دیدار و مذاکرت و گفتار ایشان چنان الفی تازه گشته بود و به مطالبت^{۹۵} و مواظبت بر کسبِ هنر آن میل افتاده که از مباشرت^{۹۶} اَشْغَال و ملاپستِ اَعْمَالِ اعراضِ کَلّی می‌بود، و غایت^{۹۷} نَهْمَتِ بران مقصور^{۹۸} داشتی که یکی را از ایشان دریافتی^{۹۹} و ساعتی به مفاوضت او مؤانست جستمی، و آن را سرمایه سعادت و اقبال^{۱۰۰} و دولت شناختی؛ و ممکنست که این سخن در لباسِ تَصَلّفِ بر خواطر^{۱۰۱} گذرد، و در معرض^{۱۰۲} تَسَوّقِ پیشِ ضمائر^{۱۰۳} آید، اما چون ضرورت^{۱۰۴} انصاف^{۱۰۵} نقاب^{۱۰۶} حَسَد^{۱۰۷} از جمالِ خویش بگشاید، و در آیاتِ بَرَاعَتِ و معجزاتِ صِنَاعَتِ^{۱۰۸} که این کتاب بر ذکر و اظهار^{۱۰۹} بعضی از آن مشتمل^{۱۱۰} است تَأَمَّلِ^{۱۱۱} بسزا رود، شناخته گردد که تا در تحصیلِ همتی^{۱۱۲} بلند نباشد، و رنجِ تَعَلُّمِ^{۱۱۳} هر چه تمامتر تحمّل^{۱۱۴} نیفتد، در سخن، که شرفِ آدمی بر دیگر جانوران بدان است، این منزلت نتوان یافت:

■ بِقَدْرِ الْكُدِّ تَنْقَسِمُ الْمَعَالِي

و چون روزگار بر قُضِیَّتِ^{۱۱۵} عادتِ خویش در بازخواستنِ مواهب، آن جمع را بپراگند و نظام این حال گسسته شد خویشتن را جز به مطالعت^{۱۱۶} کتبِ مَتَهَدِی ندانستم،

■ وَ خَيْرُ جَلِيسٍ فِي الزَّمانِ كِتَابُ

و در امثال است که نَعَمُ الْمُحَدِّثُ الْذَفْتَرُ و به حکم آن گفته‌اند:

جَدُّ هَمِّ سَالِهٍ جَانِ مَرْدَمِ بَخُورِد

گاه از گاه اِحْمَاضِی رفتی و به تواریخ و اَسْمَارِ الْبِغَاثِی بودی، و در اثنای^{۱۱۷} این حال فقیه عالم علی^{۱۱۸} ابراهیم اسمعیل اَدَامَ اللهُ تَوْفِیقَهُ که از احداثِ فقهایی حضرت جَلَّتْ به

مزیت^{۱۱۷} هنر و خرد مستثنی^{۱۱۸} است. و در این وقت توفیق حسن عهده‌ی یافت و مزاج او به تقلب^{۱۱۹} احوال تفاوت کم پذیرفت. نسختی از کلیلله و دمنه تحفه آورد. اگرچه از آن چند نسخت دیگر در میان کتب بود، بدان تبرک نموده آمد، و حقوق او را به اخلاص دوستی به رعایت رسانیده شد، و ذکر حق‌گزاری و حریت^{۱۲۰} او بدان مغلل^{۱۲۱} گردانیده آمد، جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الْجَزَاءِ و لَقَاهُ مُنَاهُ فِي أُولَاهِ و أُخْرَاهِ. در جمله بدان نسخت الفی^{۱۲۲} افتاد، و به تأمل و تفکر محاسن این کتاب بهتر جمال داد، و رغبت^{۱۲۳} در مطالعت آن زیادت گشت، که پس از کتب شرعی در مدت عمر عالم از آن پرفایده‌تر کتابی نکرده‌اند: بنای ابواب آن بر حکمت و موعظت^{۱۲۴}، و آنگه آن را در صورت هزل^{۱۲۵} فرا نموده تا چنانکه خواص مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند، عوام به سبب هزل هم بخوانند و بتدریج آن حکمت‌ها در مزاج ایشان متمکن^{۱۲۶} گردد.

و به حقیقت کان خرد و خصافت^{۱۲۷} و گنج تجربت و ممارست^{۱۲۸} است، هم سیاست ملوک را در ضبط^{۱۲۹} ملوک بشنودن آن مدد تواند بود و هم اوساط مردمان را در حفظ ملوک از خواندن آن فایده حاصل تواند شد. و یکی از براهمی هند را پرسیدند که: می‌گویند به جانب هندوستان کوهها است و در وی داروها روید که مُرده بدان زنده شود، طریق به دست آوردن آن چه باشد؟ جواب داد که: حَفَظْتَ شَيْئاً و غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ، این سخن را (اشارات و رموز) متقدمان^{۱۳۰} است، و از کوهها علما را خواسته‌اند، و از داروها سخن ایشان را، و از مردگان جاهلان را که به سماع^{۱۳۱} آن زنده گردند و به سمت علم، حیات ابد یابند و این سخنان را مجموعی است که آن را کلیلله و دمنه خوانند و در خزاین ملوک هند باشد، اگر به دست توانی آوردن این غرض به حصول پیوندد.

و محاسن این کتاب را نهایت نیست، و کدام فضیلت از این فراتر که از اقت به

اَمَّتْ و مَلَّتْ به مَلَّتْ رسید و مردود نگشت! و چون پادشاهی به کسری نوشروان خَفَفَ اللهُ عَنْهُ رسید، که صیت^{۱۳۲} عدل و رأفت^{۱۳۳} او بر وجه روزگار باقی است و ذکرِ باس^{۱۳۴} و سیاست او در صدور تواریخ مُثَبَّتْ تا بدان حدّ که سلاطین اسلام را در نیکوکاری بدو تشبیه کنند، و کدام سعادت ازین بزرگتر که پیغامبر او را این شرف ارزانی داشته است که: وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ! انوشروان مثال داد تا آن را به حیلتهای^{۱۳۵} از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد؛ و بنای کارهای مُلک خویش بر مقتضای^{۱۳۶} آن نهاد و اشارات و مواعظ^{۱۳۷} آن را در فهرست مصالح دین و دنیا و نمودار سیاست خواصّ و عوامّ شناخت، و آن را در خزاین خویش موهبتی^{۱۳۸} عزیز و ذخیرتی نفیس شمرد، و تا آخرِ ایام یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود بر این قرار بماند.

و چون بلاد^{۱۳۹} عراق و پارس بر دست لشکرهای اسلام فتح شد و صبح مَلَّتْ حقّ بر آن نواحی طلوع کرد، ذکر این کتاب بر اسماع^{۱۴۰} خلفا می گذشت و ایشان را بدان میلی و شعفی می بود تا در نوبت امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس رضی الله عنهم، که دوم خلیفت بوده است از خاندان عمّ مصطفی صلی الله علیه و رَضِيَ عَنْ عَمّه، ابن المقفّع آن را از زبان پهلوی به لغت تازی^{۱۴۱} ترجمه کرد، و آن پادشاه را بر آن اقبالی تمام افتاد، و دیگر اکابر^{۱۴۲} اقت بدان اقتدا کردند. و حال علوی^{۱۴۳} هَمَّتْ بسطت^{۱۴۴} مُلک او از آن شایع تر است که در شرح آن به اشباعی^{۱۴۵} حاجت افتد. و یکی از آثار باقی آن پادشاه محتشم حضرت بغداد است که امروز مرکز خلافت و مستقرّ امامت و منبع مُلک مدینه السلام علی الاطلاق آنست. نه در بلاد اسلام چنان شهری نشان می دهند و نه در دیار کفر؛ و یکی از خصایص^{۱۴۶} آن حضرت مدّ الله ظلّالها آنست که وفاتِ خلفا آنجا اتفاق نیفتد: امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور رضی الله عنه به بئر میمون یک منزلی مکه حَرَسَهَا^{۱۴۷} الله از مُلک دنیا به ملک

آخرت رفت، و امیرالمؤمنین ابوعبدالله محمد بن منصور الملقب بالمهدی رضی الله عنه به مرحله^{۱۴۸} ما سبذان در راه گرگان، و امیرالمؤمنین ابومحمد موسی بن المهدی الملقب بالهادی به عیسی آباد، و امیرالمؤمنین ابوجعفر هارون بن المهدی الملقب بالرشید به طوس، و امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله بن هارون الملقب بالمأمون به طرسوس، و محمد امین به بغداد کشته شد، اما در آن حال خلیفت نبود و اغلب امت بر خلع^{۱۴۹} او اجماع^{۱۵۰} کرده بودند، و در این عهد نزدیک امیرالمؤمنین ابومنصور الفضل الملقب بالمسترشد بالله در حدود عراق شهید شد، و میان آن موضع^{۱۵۱} و حضرت بغداد مسافت^{۱۵۲} تمام نشان می دهند. و محاسن این شهر بسیار است و هر کس از اصحاب تواریخ در آن خوضی^{۱۵۳} نموده اند، و شرح و تفصیل^{۱۵۴} آن مستوفی^{۱۵۵} بیاورده.

و اکنون نکته ای چند از سخنان امیرالمؤمنین منصور ایراد کرده آمد هر چند که جای آن نیست اما ممکن است که خوانندگان را از آن فایده ای باشد:

روزی با هم نشینان خود می گفت که: ما أَخَوْنِي إِلَى أَنْ يَكُونَ عَلَى بَابِي أَرْبَعَةٌ كَمَا أُرِيدُ! قَالُوا وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: مَنْ لَا يَقُومُ مُلْكِي إِلَّا بِهِمْ كَمَا أَنَّ السَّرِيرَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِقَوَائِمِهِ الْأَرْبَعِ. أَمَّا أَحَدُهُمْ فَقَاضٍ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ؛ وَأَمَّا الثَّانِي فَصَاحِبُ شُرْطَةٍ يُنْصَفُ الضُّعَفَاءُ مِنَ الْأَقْوِيَاءِ؛ وَأَمَّا الثَّالِثُ فَصَاحِبُ خَرَّاجٍ يَسْتَقْصَى وَلَا يُظْلَمُ الرِّعْيَةُ فَإِنِّي غَنِيٌّ عَنْ ظَلَمِهَا. ثُمَّ عَضَّ عَلَى سِنَانِهِ وَقَالَ: آه آه! فَقَالُوا لَهُ: مَنْ الرَّابِعُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صَاحِبُ بَرِيدٍ يُنْهَى الْأَخْبَارَ عَلَى الصَّحَّةِ وَلَا يَتَجَاوَزُ الصَّدَقَ.

معنی چنین باشد که: چگونه محتاجم به چهارمرد که بر درگاه^{۱۵۶} من قائم^{۱۵۷} گردند! حاضران گفتند: تفصیل^{۱۵۸} اسامی ایشان چگونه است؟ گفت: کسانی که بی ایشان کار ملک راست نتواند بود چنانکه تخت بی چهار پایه راست نیست: یکی از ایشان حاکمی که در امضای احکام شرع^{۱۵۹} از طریق دیانت^{۱۶۰} و قضیت^{۱۶۱} امانت نگذرد و نکوهش^{۱۶۲} مردمان او را از راه حق باز ندارد؛ و دوم خلیفتی که انصاف

مظلومان ضعیف از ظالمان قوی بستانند؛ و سوم کافی ناصح^{۱۶۳} که خراجها^{۱۶۴} و حقوق بیت المال بر وجه استقصا^{۱۶۵} طلب کند و بر رعیت^{۱۶۶} حملی روا ندارد که من از ظلم او بیزارم. و آنکه انگشت بگزید و گفت: آه آه! گفتند: چهارم کیست یا امیرالمؤمنین؟ گفت: صاحب بریدی که اخبار درست و راست^{۱۶۷} آنها کند و از حد صدق^{۱۶۸} نگذرد. و در اثنای^{۱۶۹} مثالها می فرمود که: ■ حَبِّبْ إِلَى عَدُوِّكَ الْفِرَارَ بَتَرَكَ الْجِدْفَ فِي طَلْبِهِ إِذَا أَنْهَزَمَ وَأَعْلَمَ أَنَّ كُلَّ مَنْ فِي عَسْكَرِكَ عَيْنٌ عَلَيْكَ.

معنی چنین باشد که: گریختن را در دل دشمن خود دوست گردان به آنکه چون بگریزد در طلب او نیروی و بدان که هر که در لشکر تواند بر تو جاسوسند.

و عاملی را به حضرت استدعا^{۱۷۰} کرد، عذری^{۱۷۱} نهاد و گردِ تخلف^{۱۷۲} برآمد و تقاعد^{۱۷۳} نمود، مثال او را بر این جمله توفیق فرمود که: إِنَّ ثَقُلَ عَلَيْهِ الْمَصِيرُ إِلَيْنَا بَكْلَهُ فَإِنَّا نَقْتَعُ مِنْهُ بَعْضَهُ وَ نُخَفِّفُ عَنْهُ الْمَوْتَةَ، فَلْيَحْمِلْ رَأْسَهُ إِلَى الْبَابِ دُونَ جَسَدِهِ. معنی چنین باشد که: اگر گران می آید بر وی آمدن سوی حضرت ما با تمامی جثه^{۱۷۴}، ما به بعضی از وی برای تحقیقِ مؤونت^{۱۷۵} قناعت^{۱۷۶} کردیم، باید که سر او بی تن به درگاه آرند.

و در اثنای وصایت پسر خویش امیرالمؤمنین مهدی را رضی الله عنهما می گفت یا بُنِیَّ، لَا تُوسِّعَنَّ عَلَی جُنْدِكَ فَيَسْتَعْنُوا عَنْكَ وَلَا تُضَيِّقَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَفِرُوا مِنْكَ، أَعْطَاهُمْ، عَطَاءً قَصْداً وَ أَمْنَعَهُمْ مَنَعاً جَمِیلاً وَ وَسَّعَ عَلَيْهِمْ فِي الرَّجَاءِ وَ لَا تُوسِّعْ عَلَيْهِمْ فِي الْقَطَاءِ. معنی چنین باشد که: ای پسر! نعمت بر لشکر فراخ^{۱۷۷} مکن که از توبی نیاز شوند، و کار هم تنگ مگیر که برمند، عطایی به رسم می ده و در حد اقتصاد و منعی نیکویی تنگ خوئی می فرمای، عرصه^{۱۷۸} امید بر ایشان فراخ می دار و عنان^{۱۷۹} عطا^{۱۸۰} تنگ می گیر.

و همیشه می گفتی که: الْخَوْفُ أَمْرٌ لَا اسْتِقَامَةَ لِأَحَدٍ إِلَّا بِهِ، إِمَّا ذُو دِینٍ يَخَافُ الْعِقَابَ أَوْ ذُو كَرَمٍ يَخَافُ الْعَارَ أَوْ ذُو عَقْلِ يَخَافُ التَّبِعَةَ. معنی چنین باشد که: ترس و بیم کاری است که هیچ کس را استقامتی نتواند بود بی او: یا دینداری بود که از عذاب بترسد، یا

کریمی که از عار^{۱۸۱} پاک دارد، یا عاقلی که از عواقب غفلت^{۱۸۲} پرهیز کند.

روزی ربیع را گفت: ■ أَرَى النَّاسَ يَخْلَوْنِي وَ اللَّهُ مَا أَنَا بِبَخِيلٍ لَكِنْ رَأَيْتُهُمْ عَيْدَ الدَّرْهِمِ وَ الدِّينَارِ فَمَنَعْتُهُمْ أَنَاهُمَا لِيَخْدُمُونِي مِنْ أَجْلِهِمَا وَ لَقَدْ صَدَّقَ مَنْ قَالَ «جَوَّعَ كَلْبَكَ يَتَبَغَّكَ».

معنی چنین باشد که: «من می بینم مردمان را که مرا به بخل^{۱۸۳} منسوب^{۱۸۴} می کنند. من بخیل نیستم، لکن همگان^{۱۸۵} را بنده درم و دینار می بینم آن را از ایشان بازمی دارم تا مرا از برای آن خدمت کنند، و راست گفته است آن حکیم که: سگ را گرسنه دار تا از پی تو دَوَد.» روزی او را گفتند: فلان مقدم فرمان یافت و از او ضیاع^{۱۸۷} بسیار مانده است و فرزندان او به درجه استقلال نرسیده اند اگر مثال باشد تا عُمَال^{۱۸۷} بعضی در تصرف^{۱۸۸} گیرند و در قبض^{۱۸۹} آرند دیوان را توفیری^{۱۹۰} تمام باشد. جواب داد که: مَنْ لَمْ تُشْبِعْهُ خِلَافَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ لَمْ تُشْبِعْهُ ضِيَاعُ الْبِتَامِيِّ وَالْمَسَاكِينِ. معنی چنین باشد که: هر کرا خلافت روی زمین سیر نگرداند از ضیاع یتیمان هم سیر نگردد.

و مناقب^{۱۹۱} این پادشاه را نهایت نیست تواریخ متقدمان^{۱۹۲} به ذکر آن ناطق است علی الخصوص غُرَرِ سیرِ ثعالبی رحمه الله بر تفصیل آن مشتمل است. و آنچه از جهت وی در تأسیس خلافت و تأکید مُلک و دولت تقدیم افتاد، ارکان^{۱۹۳} و حدود را به قِبات^{۱۹۴} حزم^{۱۹۵} و نفاذ^{۱۹۶} عزم^{۱۹۷} چنان استوار و مستحکم گردانید که چهارصد سال بگذشت و گردش چرخ و حوادث دهر^{۱۹۸} قواعد^{۱۹۹} آن را واهی^{۲۰۰} نتوانست کرد و خللی به اوساط^{۲۰۱} و اذنان^{۲۰۲} آن راه نتوانست داد. و هر بنا که بر قاعده عدل و احسان قرار گیرد و اطراف و حواشی^{۲۰۳} آن به نصرت^{۲۰۴} دین حق و رعایت مناسط خلیق مؤکد^{۲۰۵} شود اگر تقلب^{۲۰۶} احوال را در وی اثری ظاهر نگردد و دست زمانه از ساحت^{۲۰۷} سعادت آن قاصر^{۲۰۸} باشد بدیع نماید. این قدر از فضایل این پادشاه رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ تقریر افتاد و اکنون روی به غرض^{۲۰۹} نهاده آید.

و در جمله مراد از مَسَاقِ^{۲۱۱} این حدیث آن بود که چنین پادشاهی بدین کتاب رغبت نمود. و چون مُلُکِ خراسان به امیرِ سدید ابوالحسن نصر بن احمد السامانی تَعَمَّدهُ^{۲۱۲} الله بَرَحْمَتِهِ رسید، رود کبی شاعر را مثال داد تا آن را در نظر آرد، که میلِ طبعِها^{۲۱۳} به سخن منظوم بیش باشد. و آن پادشاه رضوانُ الله علیه از ملوکِ آلِ سامان به مزید بَسْطَتِ [مُلُک] مخصوص بود و در نوبتِ او کرمان و گرگان و طبرستان تا حدودِ ری و سپاهان در خِطه^{۲۱۴} مُلُکِ سامانیان افزود و سی سال مدت یافت و انواعِ تمتع^{۲۱۵} و برخورداری بدان پیوست. و اگر شَمْتی^{۲۱۶} از احوالِ او ادراج^{۲۱۷} کرده شود دراز گردد. و این کتاب را نیک عزیز شمردی و بر مطالعت^{۲۱۸} آن مواظبت نمود.

و دابشلیم^{۲۱۹} رایِ هند که این جمع به فرمان او کرده‌اند، و بید پای برهمن^{۲۲۰} که مصَنَّفِ^{۲۲۱} اصل است [از جمله اولیاء و وزرای] او بوده است، سمتِ پادشاهی داشته است و بدین کتاب کمالِ خرد و حَصَافَتِ [او] می‌توان شناخت، و آن جادوها که بید پای برهمن کرده است در فراهم آوردن این مجموع و تلفیقات^{۲۲۲} نَفَرِ^{۲۲۳} عجیب و وضع‌های نادر^{۲۲۴} غریب^{۲۲۵} که او را اتفاق افتاده است از آن ظاهرتر است که هیچ تکلف^{۲۲۶} را در ترکیب آن مجال^{۲۲۷} وضعی^{۲۲۸} تواند بود. چه هر که از خرد بهره‌ای دارد فضیلت آن بر وی پوشیده نگردد و آنکه از جمالِ عقل محجوب است^{۲۲۹} خود به نزدیک اهل بصیرت معذور^{۲۳۰} باشد.

نور موسی چگونه بیند کور نطق عیسی چگونه داند کر؟!

و اگر در تقریر محاسن این کتاب مجلّدات پرداخته شود هنوز حق^{۲۳۱} آن بواجبی گزارده نیاید، لکن ابرام از همه حد بگذشت و از آن موضع که به ذکرِ نوشروان رسیده آمده است تا اینجا سراسر حشو^{۲۳۲} است و با سیاق^{۲۳۳} کتاب البته مناسبتی ندارد؛ اما غرض آن بود تا شناخته گردد که حکمت، همیشه عزیز بوده است، خاصه به نزدیک ملوک و اعیان، و الحق^{۲۳۴} اگر دران سعی پیوسته آید و مؤونتی تحمّل کرده شود

ضایع^{۲۳۰} و بی ثمرت نمانده است، زیرا که معرفتِ قوانینِ سیاست در جهان‌داریِ اصلی معتبر است و بقای ذکر بر امتدادِ روزگار ذخیرتی نفیس^{۲۳۱}، و به هر بها که خریده شود رایگان نماید.

و این کتاب را پس از ترجمه ابن المقفع و نظمِ رودکی ترجمه‌ها کرده‌اند و هر کس در میدانِ بیان بر اندازه مجال خود قدمی گزاردده‌اند؛ لکن می‌نماید که مراد ایشان تقریر^{۲۳۲} سَمَر^{۲۳۳} و تحریرِ حکایت بوده است نه تفهیمِ حکمت و موعظت^{۲۳۴}، چه سخن نیک، مُبْتَر^{۲۳۵} رانده‌اند و بر ایرادِ قصه اختصار نموده.

و در جمله، چون رغبتِ مردمان از مطالعتِ کتبِ تازی^{۲۳۶} قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ^{۲۳۷} مهجور^{۲۳۸} مانده بود بلکه مدروس^{۲۳۹} شده، بر خاطر گذشت. که آن را ترجمه کرده آید و در بسط^{۲۴۰} سخن و کشفِ اشاراتِ آن اشباعی^{۲۴۱} رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد^{۲۴۲} گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده^{۲۴۳} چند هزار ساله است احیایی^{۲۴۴} باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند.

و هم بر این نمط^{۲۴۵} افتتاح کرده شد. و شرایطِ سخن آرایبی در تضمینِ امثال و تلفیقِ ابیات و شرح رموز و اشارات تقدیم نموده آمد، و ترجمه و تشبیب^{۲۴۶} آن کرده شد، و یک باب که بر ذکر بُرزویه طبیب مقصور^{۲۴۷} است و به بزرجمهر منسوب هر چه موجزتر پرداخته شد، چه بنای آن بر حکایت است، و هر معنی که از پیرایه‌ی سیاست کلی و حلیت^{۲۴۸} حکمتِ اصلیِ عاطل^{۲۴۹} باشد اگر کسی خواهد که به لباسِ عاریتی^{۲۵۰} آن را بیاراید به هیچ تکلفِ جمال نگیرد، و هر گاه که بر ناقدان^{۲۵۱} حکیم و مُبَرزان^{۲۵۲} استاد گذرد به زیورِ او التفات ننمایند و هر آینه در معرضِ فضیحت افتند. و آن اطناب^{۲۵۳} و مبالغت^{۲۵۴} مقرون به لطافتِ مُواردت^{۲۵۵} از داستان شیر و گاو آغاز افتاده است که اصل، آنست، و در بُستانِ علم و حکمت بر خوانندگانِ این کتاب از آنجا گشاده شود.

و چون بعضی پرداخته گشت ذکر آن به سمع^{۲۵۶} مبارک اعلای قاهری شاهنشاهی، اَسْمَعُ اللهَ الْمَسَارَّ وَالْمُحَابَّ، رسید و جزوی چند به عز^{۲۵۷} تأمل^{۲۵۸} عالی مُشْرِف^{۲۵۹} شد؛ از آنجا که کمال سخن شناسی و تمییز^{۲۶۰} پادشاهانه است آن را پسندیده داشت و شرف احما^{۲۶۱} و ارتضا^{۲۶۲} ارزانی فرمود، و مثالی رسانیدند مبنی بر ابواب کرامت و تَمَنِّیَّت^{۲۶۳} و مقصور^{۲۶۴} بر انواع بنده پروری و عاطفت که: هم بر این سیاقَت بیايد پرداخت و دیباچه را به القاب مجلس ما مطرر^{۲۶۵} گردانید؛ و این بنده را بدان قوَّت^{۲۶۶} دل و استظهار^{۲۶۷} و سروری و افتخار حاصل آمد و بسا دهشت^{۲۶۸} هرچه تمامتر در این خدمت خوض^{۲۶۹} نموده شد، که بندگان را از امتثال فرمان چاره نباشد؛ و الّا جهانیان را مُقَرَّر است که بدیهه^{۲۷۰} رای و اول فکر شاهنشاه دنیا، اَعْلَى الله شانه و خَلْد مُلْکَه و سُلْطَانَه، نمودار عقل کل و راهبر روح قدس^{۲۷۱} است، نه از تأمل اشارات و تجارب این کتاب خاطرِ انور قاهری را تشحیذی^{۲۷۲} صورت توان کرد و نه از مطالعت این عبارات الفاظ دُریشان شاهنشاهی را مددی تواند بود.

تحفه چگونه آرم نزدیک تو سخن؟

آب حیات تحفه کی آرد بسوی جان؟!

گل را چه گرد خیزد از ده گلاب زن؟!

مه را چه وزغ^{۲۷۳} بندد از صد چراغ دان؟!

اقا بدین مثال این بنده و بنده زاده را تشریفی هرچه بزرگتر و تربیتی هرچه تمامتر بود، و مباحثات^{۲۷۴} و مُفَاخِرَت^{۲۷۵} هرچه وافرتر^{۲۷۶} افزود، و ثواب^{۲۷۷} آن روزگار همایون^{۲۷۸} اعلی^{۲۷۹} را مُتَخَر^{۲۸۰} گشت. و نیز اگر ملوک گذشته که نام ایشان در مُقَدِّمَه این فصل آورده شده است از این نوع توفیقی یافتند و سُخْنان حکما را عزیز داشت، تا ذکر ایشان از آن جهت بر وجه روزگار باقی ماند، امروز که زمانه در طاعت و فلک در مُتَابَعَتِ رای و رایت خداوند عالم سلطان عادل اعظم شاهنشاه بنی آدم ولی

النَّعَمَ مَالِكُ رَقَابِ الْأُمَمِ، أَعْلَى اللَّهِ رَأْيَهُ وَرَأْيَتَهُ وَنَصَرَ جُنْدَهُ وَأَلْوِيَّتَهُ، آمَدَه است. و عِنَانِ
کامگاری و زمام جهاننداری به عدل و رحمت و بَأْسِ^{۲۸۱} و سیاستِ ملکانه سپرده. و
مزیت^{۲۸۲} و رجحان^{۲۸۳} این پادشاه دیندار در مکارم خاندان مبارک و فضایل ذات
بی نظیر، بر پادشاهان عصر و ملوک دهر ماضی^{۲۸۴} و باقی، از آن ظاهرتر است که
بندگان را در آن به اطناب و اسهابی^{۲۸۵} حاجت افتد، که

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چنو سوار به میدان روزگار
هم این مثال داد، و اسم و صِیْتِ^{۲۸۶} نوبتِ میمون^{۲۸۷} که روزِ بازارِ فضل و بُزاعت^{۲۸۸}
است بر امتداد ایام مؤید^{۲۸۹} و مخلد^{۲۹۰} گردانید. ایزد تبارک و تعالی نهایتِ همتِ
ملوک عالم را مطلع^{۲۹۱} دولت و تشییبِ اقبال و سعادتِ این پادشاه بنده پرور کناد، و
انواع تَمَتُّع و برخورداری از موسم جوانی و ثمراتِ ملک ارزانی دارد، بِنَمَهِ و رَحْمَتِهِ و
خَوَلِهِ و قُوَّتِهِ.

لغات و اصطلاحات

۱. ملک: پادشاه ۲. فلک: آسمان ۳. کامران: گذراندن: گذراندن زندگی مطابق
- خوشی دل ۴. کلک: قلم ۵. مدحت: ستایش ۶. نبشته: نوشته ۷. کران: کرانه ۸. ثنای:
- ستایش ۹. اقتدا: پیروی ۱۰. ثقیل: بر پی رفتن، ماندگی کردن ۱۱. مکارم: نیکیها،
- بزرگواریها ۱۲. معالی: مقامات بلند ۱۳. اسلاف: پیشینیان ۱۴. چندان: مقدار
۱۵. ابواب: باب‌ها ۱۶. ماضی: گذشته ۱۷. ثقل...: ترازوی او را به نیکیها سنگین
- گرداند ۱۸. احیای: آبادسازی ۱۹. ستوده: شایسته ۲۰. سنت: شیوه، روش ۲۱. مذموم:
- زشت ۲۲. ظلمه: ستمکاران ۲۳. متهوران: دلیران ۲۴. خلاق: مردم ۲۵. مرتبه: دارای
- رفاه ۲۶. فراغت: آسودگی ۲۷. علو: برتری ۲۸. خسرو: پادشاه ۲۹. اطلاق: عموماً،
- مطلقاً ۳۰. جباران: ستمکاران ۳۱. حریم: بخشی از زمین پیرامون ملک ۳۲. اعلا: بلند

کردن ۳۳. مقصور: محدود و منحصر ۳۴. بی همال: بی مانند ۳۵. وقف کردن: ملک یا مالی را مطابق عقدی به کاری یا به کسانی اختصاص دادن، همه وجود خود را مخصوص و منحصر در کاری کردن، که در اینجا به همین معنای دومی است.

۳۶. شعاع: پرتو، پاره خطی از مرکز به محیط دایره ۳۷. جلت...: جلیل است نام‌های او و نعمت‌های او همگان را شامل است. ۳۸. ایزد: خدا ۳۹. حرب: جنگ ۴۰. وحدانیت: یکتا بودن ۴۱. مدخر: اندوخته شده، پس انداز شده ۴۲. مناقب: جمع منقبت ۴۳. رأفت: مهربانی ۴۴. اشباعی: سیری، پری ۴۵. تقریر: اقرار، بازگویی ۴۶. بسطی: گسترش ۴۷. محجوب: کمرو، پوشیده، دارای حجاب ۴۸. لاجرم: به ناچار ۴۹. میامن: برکتها ۵۰. عقیدت: نظر ۵۱. شعار: روش، نشانه، جامه زیرین ۵۲. مؤبد: ابدی شده، جاودانی ۵۳. ثبته...: خدای آن را پابرجا دارد. ۵۴. محاسن: حسننها ۵۵. مفاخر: مایه‌های افتخار ۵۶. عز: ارجمندی، سرافرازی، سربلندی ۵۷. انقیاد: سرسپردگی، رام کردن، در اختیار خود گرفتن ۵۸. عطارد: تیر ۵۹. حمداً لله: سپاس و ستایش خدای را ۶۰. مخایل: نشانه‌ها ۶۱. قدرت: آنچه در سرنوشت باشد. ۶۲. مزیت: برتری ۶۳. مخلص: پاک ۶۴. خطه: سرزمین، نواحی ۶۵. میمون: مبارک ۶۶. مدح: ستایش ۶۷. لایق: درخور، سزاوار، شایسته ۶۹. سیاحت: خواندن و بیان کردن حدیث، راندن، راندن چهارپایان ۷۰. اثبات افتادن: ثابت کردن، پابرجا کردن، به ثبوت رساندن ۷۱. تعالی: بلندمرتبه، بلندقدر ۷۲. تقدس: پاک شدن، پاک‌ی، پرهیزگاری ۷۳. جمال: حسن، زیبایی، خوبی، خوشگلی ۷۴. عدل: داد، ضد ظلم و جور، نظیر و برابر ۷۵. عادل اعظم: داددهنده بزرگ، دادگر بزرگ، دادور بزرگ ۷۶. غایت: مقصود، نهایت، پایان چیزی ۷۷. همت: مقصد، اراده، عزم قوی ۷۸. منابر: جمع منبر ۷۹. القاب میمون: لقبهای مبارک، خجسته، دارای یمن و برکت ۸۰. زینت: پیرایه، زیور، آنچه با آن آرایش کنند. ۸۱. مزین: زینت داده شده، زینت دهنده، آرایشگر، سلمانی ۸۲. یمن: خیر و

برکت، نیک بختی، خجستگی ۸۳. تکلف: رنج و سختی بر خود نهادن، به خود رنج دادن ۸۴. التماسات: طلب کردن چیزی، از کسی خواستن با زاری و فروتنی ۸۵. تلقی: برخورد کردن، برداشت، دریافتن، فراگرفتن ۸۶. ذکر: یاد کردن، به معنی دعا، نماز، ورد ۸۷. حاجت: نیاز، نیازمندی، چیزی که طرف نیاز و احتیاج باشد. ۸۸. لاجرم: ناچار ۸۹. سکون: قرار گسرفتن، آرمیدن، آرامش، ضد حرکت ۹۰. فضل: بخشش، احسان، برتری، افزون، کمال ۹۱. وافر: فراوان، بسیار، افزون ۹۲. منزلت: جاه و مقام، جایگاه و مرتبه، رتبه ۹۳. مجالست: همنشینی، با کسی نشستن ۹۴. مطالبات: خواسته‌ها، طلب کردن، حق خود را خواستن ۹۵. مباشرت: به دست خود کار کردن، اقدام به کاری کردن ۹۶. غایت: مقصود، نهایت، پایان چیزی ۹۷. مقصور: کوتاه شده، مختصر و کوتاه کرده شده ۹۸. دریافتن: گرفتن، به معنی فهم و ادراک، پی بردن به امر و مطلبی ۹۹. اقبال: پیش آمدن، روی آوردن به چیزی، رو آوردن دولت ۱۰۰. خواطر: جمع خاطر ۱۰۱. معرض: جای نشان دادن چیزی، نمایشگاه، مکان نشان دادن مصنوعات و مخترعات ۱۰۲. ضمائر: جمع ضمیر ۱۰۳. ضرورت: نیاز، حاجت. چیزی که به آن احتیاج داشته باشد. ۱۰۴. انصاف: داد دادن، عدل و داد دادن، راستی کردن، میانه‌روی ۱۰۵. نقاب: روبند، پارچه‌ای که با آن چهره خود را بپوشانند. ۱۰۶. حسد: به مال و جاه کسی رشک بردن و زوال آن را خواستن، رشک، بدخواهی ۱۰۷. صنعت: هنر، حرفه، پیشه ۱۰۸. اظهار: آشکار کردن، پدیدار کردن، بیان کردن ۱۰۹. مشتمل: فراگیرنده، در بر دارنده، احاطه کننده ۱۱۰. تأمل: اندیشه کردن، درنگ کردن ۱۱۱. همت: قصد، اراده، عزم قوی ۱۱۲. تعلم: آموختن، یاد گرفتن، دانستن ۱۱۳. تحمل: بردباری کردن، شکیبایی، بردباری ۱۱۴. قضیت: خبر، حکم، فرمان، جمله‌ای که احتمال کذب و صدق، هردو در آن باشد. ۱۱۵. مطالعت: اطلاع یافتن از چیزی، ادامه نظر در آن، خواندن کتاب یا نوشته دیگر ۱۱۶. اثنا: میانه‌ها و لای چیزی

۱۱۷. مزیت: افزونی، برتری، آنچه که کسی یا چیزی به واسطه آن بر خود برتری داشته باشد. ۱۱۸. مستثنی: استثنا شده، چیزی که از حکم عمومی خارج شده باشد. ۱۱۹. تقلب: دگرگون شدن ۱۲۰. حریت: آزادی ۱۲۱. مخلص: جاویدان ۱۲۲. الف: انیس گرفتن ۱۲۳. رغبت: خواستن ۱۲۴. موعظت: پند و اندرز ۱۲۵. هزل: مزاح کردن ۱۲۶. متمکن: جای گرفتن، جای گیر ۱۲۷. حصافت: عقل استوار و رأی نیکو داشتن ۱۲۸. ممارست: به کاری پرداختن و همیشه به آن مشغول بودن، تمرین کردن ۱۲۹. ضبط: حفظ کردن، نگه داشتن ۱۳۰. متقدمان: پیشینان، پیشینیان ۱۳۱. سماع: شنیدن ۱۳۲. صیت: آوازه و نام نیک، ذکر خیر ۱۳۳. رافت: مهربانی، نرمخویی ۱۳۴. باس: قدرت، خشم ۱۳۵. حلیت: نقشه، راه چاره، قدرت توانایی بر هر گونه تصرف و تدبیر ۱۳۶. مقتضای: خواسته، تقاضا شده ۱۳۶. مواعظ: جمع موعظه، پند و اندرز ۱۳۸. موهبت: بخشش ۱۳۹. بلاد: شهرها ۱۴۰. اسماع: گوشها ۱۴۱. تازی: عربی ۱۴۲. اکابر: بزرگتران ۱۴۳. علو: بلندترین و بهترین چیز ۱۴۴. بسطت: فراخی ۱۴۵. اشباع: پُر، بسیار و وافر، در اینجا به معنای تفصیل ۱۴۶. خصایص: جمع خصیصه، ویژگی‌ها ۱۴۷. حرثها الله: خدا او را حفظ کند. ۱۴۸. مرحله: منزل ۱۴۹. خلع: کندن، عزل کردن ۱۵۰. اجماع: گرد آمدن، متفق شدن ۱۵۱. موضع: جا و مکان ۱۵۲. مسافت: دوری، فاصله بین دو مکان ۱۵۳. خوض: فرو رفتن در آب، در کاری شروع کردن، به فکر فرو رفتن ۱۵۴. تفصیل: جدا کردن ۱۵۵. مستوفی: تمام فراگرفته، کامل ۱۵۶. درگاه: آستانه، پیشگاه، بارگاه ۱۵۷. قائم: ایستاده، پابرجا، پایدار، استوار، ثابت و برقرار ۱۵۸. تفصیل: جدا کردن، فصل فصل کردن کتاب و شرح و بسط دادن مطلب، شرح و بیان ۱۵۹. شرع: طریق و روش و آیینی که خداوند برای بندگان روشن و آشکار ساخته، دین و مذهب ۱۶۰. دیانت: دین‌دار شدن، دینداری کردن، آیین خداپرستی، هر آیینی که اساس آن بر خداپرستی باشد، مذهب

۱۶۱. قضیت: قضیه، خبر، حکم، فرمان، جمله و کلامی که معنی آن تمام باشد و بتوان درباره آن حکم صادر کرد. ۱۶۲. نکوهش: نکوهیدن، سرزنش کردن، زشت گفتن، ملامت کردن ۱۶۳. ناصح: نصیحت کننده، پنددهنده ۱۶۴. خراج: مالیات اراضی یا درآمد دیگر، در قدیم مالیات اراضی را که در بلاد اسلام از غیرمسلمان می‌گرفتند خراج می‌گفتند و نیز مطلق مالیاتی را گفته‌اند که از اهل ذمه اخذ می‌کرده‌اند. در دوره‌های بعد مالیاتی که سلاطین از درآمد سالانه رعیت می‌گرفته‌اند. ۱۶۵. استقصا: کوشش و تفحص و تحقیق در امری کردن، کوشش تمام کردن در مسئله‌ای و به نهایت آن رسیدن، بررسی دقیق کردن و امری را به آخر رساندن ۱۶۶. رعیت: عامه مردم، قوم و جماعتی که راعی و سرپرست داشته باشد، مردم فرمانبردار ۱۶۷. انہا: رسانیدن پیغام، رسانیدن خبر، اطلاع دادن ۱۶۸. صدق: راست گفتن، راستی و درستی ۱۶۹. اثنا: میانه، طی و میانه چیزی ۱۷۰. استدعا: فراخواندن، درخواست کردن، درخواست چیزی با فروتنی، خواهش ۱۷۱. عذر: معذور داشتن کسی از آنچه کرده است، بازداشتن سرزنش از کسی و بخشودن گناه او، بهانه، صحبت و بهانه‌ای که هنگام اعتذار و برای رفع گله بیاورند. ۱۷۲. تخلف: خلاف کردن، خلاف وعده کردن، خلاف گفته یا پیمان خود عمل کردن ۱۷۳. تقاعد: بازایستادن از کاری، از کاری بازماندن، بازنشسته شدن، گوشه‌نشینی و کناره‌گیری ۱۷۴. جثه: بدن، تن، شخص انسان ۱۷۵. مؤونت: قوت، خوراک، بار و گرانی و نفقه عیال ۱۷۶. قناعت: راضی و خرسند به قسمت خود بودن، راضی شدن به کم، صرفه‌جویی ۱۷۷. فراخ: وسیع، پهن، پهناور، گسترده ۱۷۸. عرصه: ساحت خانه، فضای جلوی عمارت، حیاط، میدان ۱۷۹. عنان: لگام، دهانه اسب، دهنه، لگام که سوار به دست می‌گیرد. ۱۸۰. عطا: بخشش، دهش، چیزی که به کسی بخشیده شود. ۱۸۱. عار: عیب و ننگ، عار داشتن، ننگ داشتن، شرم داشتن ۱۸۲. غفلت: فراموش کردن، از یاد بردن، بی‌خبری، فراموشکاری، سهو و اهمال

۱۸۳. بغل: بغیل شدن، بغیل بودن، خست، ضد کرم ۱۸۴. منسوب: نسبت داده شده، کسی که کاری یا صفتی به او نسبت داده می شود. ۱۸۵. همگنان: همه، همه کسان، گروه و جماعت حاضر، همکاران، هم قطاران ۱۸۶. ضیاع: زمین های زراعتی، زمین غله خیز ۱۸۷. عمال: کارکنان، کارگزاران ۱۸۸. تصرف: دست به کاری زدن، به کاری دست یازیدن، به دست آوردن، چیزی را مالک شدن، در کاری به میل خود تغییر دادن ۱۸۹. قبض: گرفتن، به دست گرفتن، تنگ کردن، گرفتگی ۱۹۰. توفیر: زیاد کردن، افزودن، تمام کردن، حق کسی را تمام و کمال دادن، افزونی ۱۹۱. مناقب: جمع منقبت، هنر و کار نیکو که موجب ستایش شود، آنچه مایه فخر و مباهات باشد ۱۹۲. متقدم: پیش گیرنده، پیش افتاده، پیشین، دارای تقدم، مردم زمان پیش ۱۹۳. ارکان: پایه ها، ستون ها، جمع رکن ۱۹۴. ثبات: برقرار بودن، قرار گرفتن، استوار گشتن، دوام یافتن ۱۹۵. حزم: استوار کردن، محکم کردن کاری، هوشیاری و آگاهی و دوراندیشی در امری ۱۹۶. نفاذ: نفوذ، رسوخ ۱۹۷. عزم: آهنگ کردن، دل نهادن به امری، اراده، قصد، ثبات و پایداری در کاری که اراده شده ۱۹۸. دهر: روزگار، زمانی که پایان ندارد، اول و آخر ندارد، زمان ندارد، عصر و زمان، زمانه ۱۹۹. قواعد: جمع قاعده، بنیان، اساس، پایه، اصل، قانون ۲۰۰. واهی: سست، فروهسته، بی بنیان، کهنه و پوسیده ۲۰۱. اوساط: جمع وسط، میانه ها ۲۰۲. اذتاب: دمه ها، دنباله ها ۲۰۳. حواشی: جمع حاشیه، کناره، کرانه، کنار جامه یا کتاب، ناحیه، مطلبی که زاید بر متن باشد. اهل و عیان و کسان و خدمتگزاران ۲۰۴. نصرت: یاری، یاری کردن، پیروزی ۲۰۵. موکد: تاکید کرده شده، محکم، استوار ۲۰۶. تقلب: برگشتن از حالی به حالی، دگرگون شدن، در کاری به سود خود و زیان دیگری تصرف کردن، نادرستی و دغلی ۲۰۷. ساحت: ناحیه، فضای خانه، حیاط زمین که سقف نداشته باشد، میدان ۲۰۸. قاصر: قصور کننده، کوتاهی کننده، کوتاه و نارسا ۲۰۹. غرض: آرزومند شدن، مشتاق شدن،

حاجت، هدف، قصد ۲۱۰. مساق: راندن حیوان چهارپا یا گله یا چیز دیگر، بر خواندن حدیث ۲۱۱. طبع: خوی، سرشت، نهاد ۲۱۲. خطه: پاره زمین، زمین محدود، زمین که برای ساختن خانه دور آن خط بکشند، زمینی محدود متعلق به شخصی یا قبیله، ناحیه ۲۱۳. تمتع: برخوردار یافتن، برخوردار شدن، حظ و بهره بردن، بهره‌مند شدن ۲۱۴. شمتی: شمه، گوشه ۲۱۵. ادراج: درج کردن، درون کتاب گنجاندن ۲۱۶. مطالعت: اطلاع یافتن از چیزی با ادامه نظر در آن، خواندن کتاب یا نوشته دیگر و دقت کردن در آن، بررسی ۲۱۷. برهمن: عالم و پیشوای روحانی مذهب برهمایی، پیرو مذهب برهمایی ۲۱۸. مصنف: تصنیف‌کننده، نویسنده کتاب ۲۱۹. تلفیق: دو چیز به هم آوردن، دو پاره جامه را به هم دوختن، سخن را به هم پیوند دادن، ترتیب ۲۲۰. نغز: خوب، نیکو، لطیف، بدیع، هر چیز عجیب و بدیع که دیدنش عجیب و خوش آیند باشد. ۲۲۱. نادر: کم‌یاب، چیز کم، گرانمایه، کم و نیکو ۲۲۲. غریب: دور شده از شهر خود، دور از وطن، بیگانه، عجیب و غیر مالوف، کلام دور از فهم ۲۲۳. تکلف: رنج و سختی بر خود نهادن، به خود رنج دادن، به خود گرفتن امری، کاری به مشقت و خلاف عادت کردن ۲۲۴. مجال: محل جولان، جای جولان دادن، جولانگاه، به فرصت هم می‌گویند ۲۲۵. وضع: گذاردن، نهادن، خوار کردن، هیئت و شکل و طرز ۲۲۶. محبوب: در پرده، پنهان، پوشیده، با شرم، باحیا ۲۲۷. معذور: دارای عذر، بهانه‌دار، کسی که عذر و بهانه او پذیرفته باشد. ۲۲۸. حشو: مردم فرومایه و پست، آنچه با آن درون چیزی را پر کنند. مثل پشم یا پنبه که میان لحاف و تشک کنند، مطالب خارج از موضوع ۲۲۹. سیاق: راندن، راندن چهارپایان، روشن کردن و بیان کردن حدیث ۲۳۰. ضایع: مهمل، بیکاره، بی‌فایده، کم، تباه ۲۳۱. نفیس: مال بسیار، هر چیز گرانمایه و مرغوب، گرانها ۲۳۲. تقریر: بیان کردن، اقرار کردن، به اقرار در آوردن، قرار دادن، برقرار کردن ۲۳۳. سمر: داستان، حکایت، قصه، افسانه،

افسانه شب، دهر، روزگار ۲۳۴. موعظت: پند و اندرز، کلام واعظ ۲۳۵. مبترا: دم‌بریده، بی‌دنباله، مقطوع، بی‌فرزند، ناقص ۲۳۶. تازی: عرب، عربی ۲۳۷. مواعظ: جمع موعظه، پند و اندرز ۲۳۸. مهجور: جدا مانده، دور افتاده ۲۳۹. مدروس: کهنه و فرسوده، مندرس، جامه کهنه، دیوانه ۲۴۰. بسط: گستردن، گسترانیدن، فراخ کردن، وسعت دادن، وسعت ۲۴۱. اشباع: سیر کردن، سیر گردانیدن، بسیار وافر کردن، پر کردن ۲۴۲. مؤکد: تاکید کرده شده، محکم و استوار ۲۴۳. زبده: خلاصه و برگزیده و پسندیده از چیزی ۲۴۴. احیا: زنده کردن، زنده ساختن ۲۴۵. نمط: طریقه، نوع، روش، رویه، نوعی فرش و گستردنی رنگین ۲۴۶. تشبیب: یاد جوانی کردن، ذکر احوال روزگار جوانی و عشق و کامرانی کردن ۲۴۷. مقصور: کوتاه شده، مختصر و کوتاه کرده شده ۲۴۸. حلیت: زیور، زینت، پیرایه، صورت ظاهر و هیئت انسان ۲۴۹. عاطل: بی‌پیرایه، بی‌چیز، بیکار، مهمل، بیهوده ۲۵۰. عاریتی: منسوب به عاریت، آنچه که به عاریت بستانند یا بدهند، آنچه که ناپایدار باشد و دوام و بقا نداشته باشد ۲۵۱. ناقد: سره کننده، زرسنج، کسی که پول خوب را از بد جدا کند. ۲۵۲. مبرز: نمایان، هویدا، برازنده، فائق ۲۵۳. اطناب: دراز کردن سخن، طول دادن مطلب، بسیار گفتن، زیاده‌روی در اوصاف و تشبیهات در نظم و نثر ۲۵۴. مبالغت: در امری کوشش کردن، در کاری کوشیدن، در اصطلاح علم بدیع افراط و زیاده‌روی در مدح کسی یا چیزی یا جایی که محال به نظر نیاید و اگر محال به نظر آید آن را غلو گویند. ۲۵۵. مواردت: با هم در یک جا فرود آمدن، در اصطلاح ادب آن است که دو شاعر بی‌خبر از یکدیگر هر کدام شعری بگویند که از حیث لفظ و معنی مانند هم باشد به طوری که گمان برود یکی از آن دو تن شعر را از دیگری نقل کرده است. ۲۵۶. سمع: گوش، حس شنوایی، آنچه که شنیده شود ۲۵۷. عز: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی ۲۵۸. تأقل: اندیشه کردن، فکر کردن، درنگ کردن، دقت کردن در امری، دوراندیشی ۲۵۹. مشرف:

شرف یافته، بلندپایه و بزرگ شده ۲۶۰. تمییز: جداشدن، فرق و جدایی پیدا کردن
 ۲۶۱. احماذ: به ستایش رسیدن، مستوجب ستایش شدن، ستوده کار شدن، ستوده شدن
 ۲۶۲. ارتضا: خشنود شدن، خرسند گشتن، پسندیدن ۲۶۳. تمنیت: آرزومند گردانیدن
 کسی به چیزی، آرزو در دل کسی افکندن ۲۶۴. مقصور: کوتاه شده، مختصر و کوتاه
 کرده شده ۲۶۵. مطرّز: نقش و نگار دار، گل و بوته دار، حاشیه دار ۲۶۶. قوت: قوه،
 نیرو ۲۶۷. استظهار: یاری خواستن، پشت و پناه خواستن، پشت گرمی داشتن
 ۲۶۸. دهشت: حیرت، سرگشتگی، سراسیمگی از شرم یا ترس ۲۶۹. خوض: فرو رفتن
 در آب، به فکر فرو رفتن و در امری اندیشیدن ۲۷۰. بدیهه: ناگهانی، بدون مقدمه و
 تفکر سخن گفتن یا شعر سرودن ۲۷۱. قدس: پاک شدن، پاک و منزّه بودن، پاکی
 ۲۷۲. تشحیذ: تیز کردن، روشن کردن ذهن و اندیشه ۲۷۳. ورغ: فروغ، روشنی
 ۲۷۴. مباحات: فخر کردن، نازیدن به کسی یا چیزی ۲۷۵. مفاخرت: به همدیگر فخر
 کردن و به خود نازیدن ۲۷۶. وافر: فراوان، زیاد ۲۷۷. ثواب: پاداش، بیشتر در پاداش
 کار خوب و پسندیده گفته می شود. ۲۷۸. همایون: خجسته، فرخ، مبارک، فرخنده
 ۲۷۹. اعلی: بلندتر، بالاتر، برتر ۲۸۰. مدخر: ذخیره، اندوخته شده، پس انداز شده،
 آنچه که پس انداز شود. ۲۸۱. بأس: خشم و غضب ۲۸۲. مزیت: افزونی و برتری از
 حیث علم یا عقل یا کرم یا شجاعت یا شرف ۲۸۳. رجحان: افزون آمدن، فزونی یافتن،
 چربیدن ۲۸۴. ماضی: گذشته، زمان سپری شده ۲۸۵. اسهاب: دواز کردن سخن، بسیار
 سخن گفتن، از اندازه گذشتن، در بخشش زیاده روی کردن ۲۸۶. صیت: آوازه، نام
 نیکو ۲۸۷. میمون: مبارک، خجسته، دارای یمن و برکت، میامین جمع ۲۸۸. براعت:
 برتری، تفوق، بلندی، بزرگواری ۲۸۹. مؤبّد: دائمی، همیشگی، ابدی ۲۹۰. مغلّد:
 جاویدان ۲۹۱. مطلع: برآمدنگاه، جا یا جهت طلوع ستارگان، آغاز کلام، نخستین بیت
 شعر.

شرح روان

- اگر مملکت دارای زبان باشد دعاگوی شاه جهان می‌شود.
- ملک مظفری که آسمان خواهان آن است مانند او موفق و کامران باشد.
- اگر چاکر تو دارای صد دهان باشد و در هر دهان دارای صد زبان باشد.
- و در هر زبان صد لغت بگوید و در هر لغت یکصد بیان به جامعه تحویل بدهد.
- اگر هر موی بدنش راست شود و هر کدام از موها قلمی شود.
- و هر قلم دارای زبانی بشود و از نظر مدح و ثنا قلم از نظر روانی به رشته تحریر در آید.
- نوشته با گفته جمع شود و این دو بی‌حد و حساب در آید.
- و در صد داستان مدح و دعای تو را سزاوار است همانا که این بیان در یک داستان بگنجد.
- پیروی از این پادشاه علاقه‌مند به زیردستان - که همواره این صفت در او باقی بماند - در دنیاداری به نیکی‌های خاندان مبارک بوده است و مقامات بلند و صفتهای پادشاهان گذشته - خداوند روشن بدارد راهنمای ایشان را - قبله قصرها مبارک دانسته است.
- در رشته و حرفه پدر به این کسب مشغول بود.
- آن چندان آثار پسندیده که در تقدیم درهای عدل و سیاست خداوند سلطان گذشته یمین‌الدوله، و دست راست دولت او و درستکار ملت، امین دین بود نظام‌الدین پناه مسلمین، ابوالقاسم محمود نیز داراست.

■ خداوند برهان روشن او را به ترازوی خیرات سنگین گردانند، و از آن جمله در زنده نگه داشتن سوابق امیر عادل ناصرالدین و الدوله روشن گردانند.

■ خداوند قبر او را روشن و سیمای او را سفید گردانند که کوشش نمود تا آن را به سوابق خویش بیاراست، و رسم‌های پسندیده او را تازه و زنده گردانید. و نشست‌ها و روش‌های ناپسندی که ستمکاران و دلیران نهاده بودند به یکباره نابود کرد. تا افراد روی زمین راحت و آسوده و در حال رفاه پشت به دیوار امن و آسودگی روی آوردند و دوست و دشمن به برتری همت و کمال سیاست آن پادشاه دیندار، که خداوند او را پیامرزد، اقرار نمودند، و کارهای شایسته او بین مردم سرزمین‌های دیگر به زبان افتاد و ستمکاران روزگار در امان و امنیت یابی به زمین او پناه آوردند و شرف و نیکبختی خویش در طاعت و پیروی او شناختند. و در واقع او را الگوی خویش قرار دادند.

و تمام شهرهای غزنین و زابلستان و نیمروز و خراسان و خوارزم و چغانیان و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و ری و اصفهان و شهرهای هند و سند و مولتان و تمام کشورها و شهرها به تحت سلطه و قدرت او درآمدند که خداوند او را مورد رحمت خویش قرار دهد.

چنانچه بعضی از اوقات به زبان می‌آورد، یک قسمت از مرز ما اصفهان است و دیگر ترمذ و سه حد دیگر خوارزم و چهارم آب گنگ و هر که کتاب سرزمین‌داری و آیین آنها را خوانده باشد و وجب به وجب این سرزمین را بشناسد بر او مجهول نمی‌ماند که گسترش پادشاهی او تا چه حد بوده است و آنگاه کوشش پادشاه‌داری بر منتهی کلمه حق منحصر گردانید و وجود بی‌همتای خود را بر یاری دین اسلام

و مراقبت مصالح بندگان خدا منحصر نموده و از دروازه کابل تا کناره آب قنوج و حدود کالنجر و بانوسی، و از جانب مولتان تا نهرواله و منصوره و سومنات و سرنذیب و سواحل دریای محیط و حوالی مصر، و از جانب قصدار تمامی نواحی یمن و سپوره و سند و سیوستان و سله عمر و یوزیه و اطراف کرمان و سواحل تیز و مکران، در تکسیر دو هزار فرسنگ همه اینها را به سرزمین اسلام اضافه کرد و آنچه که خورشید به سرزمین می تابد در واقع در قلمرو کشورهایی بود که او تحت چتر خودش در آورده بود. پرتو نور اسلام در نتیجه کوشش خاندان ناصرالدین بر آن سرزمین گسترده شد. و به جای بتکده‌ها مسجدها ساخته شد، و آنجاها که در روزگار پادشاهان گذشته به پادشاه پادشاهان با اسم و عمومیت ناسزا می گفتند. امروز همواره مشغول عبادت و تلاوت قرآن هستند، و بیش از هزار منبر در این مساجد برای سخنرانی پیاست که در تمام روزهای جمعه و عیدها روی منبرها سخنرانان مشغول سخنرانی می باشند و واجبات الهی را انجام می دهند، و در مدت صد و هفتاد سال که ایام پادشاهان این خاندان مبارک است. — که خداوند بزرگ آن زمان را به هزار و هفتصد سال گسترش دهداد — در سالی که با کم و زیاد پنجاه هزار نفر از گروه کافران در روزگار جنگ به اسلام روی آوردند و به ایزد متعال ایمان آوردند. و در نتیجه گرایش ایشان به دین مقدس اسلام فرزندانی از آنها به وجود آمد تا روز واپسین مومن و پارسا قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، و این همه به یکتا بودن خداوند آفریننده و روزی دهنده اعتراف می کنند و به برکات و کارهای شایسته و نیکو کاری آن پادشاه جنگجوی پسندیده و تمام پادشاهان این خاندان را ذخیره می شود. دیگر پادشاهان دولت

مبارک را - که خداوند عالم پادشاه عصر خسرو گیتی شاهنشاه جنگجوی بهرام شاه وارث سرزمین و عمر ایشان باد (در واقع بهرام شاه وارث پادشاهی آنها شد) - فضائل، صفات عالیه و شایسته بسیار است که هریک از ایشان در سرزمین ها با سیاست و دادگری و مهربانی بی حد و حساب گروهی بودند.

■ مرد برگزیده از همه دودمانها یکی باشد. و فرزندان حنیفه همگی برگزیدگان اند.

اما شرح و بیان مفصل آن ممکن نیست که بدون بررسی سخن به زبان آید و اگر گسترشی داده شود منظور از ترجمه این کتاب در پرده بماند سرانجام به مبارکی آن نیتهای نیکو و نظرهای پاک مثل شعاری در خلال دنیاداری در این خاندان بزرگ ابدی و جاویدان و دائم جاوید شده است.

و سیرت پادشاهان این دولت که خداوند آن را پابرجا نگه دارد، الگوی نیکی های دنیا و باعث غرور و زیبایی انسان ها شده و زمانه بزرگی و شرف آنها را گردن نهاده و یاد آن به قلم ستاره تیر بر بدن خورشید نوشته و ستایش خدای بزرگ را دلایل برتری موجب گشادگی هرچه آشکارتر است.

از نشانه ها و علامت ها آنچه در سرنوشت و راهنمایی مؤثر باشد، به تمام معنی روشن و آشکار است و امیدهای بندگان خالص در آنچه در سرزمین عالم در سرزمین مملکت دارای موجب مبارکی خواهد بود و وارث کسب کردن به هم پیوستن هرچه محکمتر خواهد بود و این بنده و بنده زاده در ستایش مجلس اعلای قاهری - که خداوند فروغش را زیاد بکند - در شرف او قصیده ای است که از زبان مبارک شاهنشاهی

گفته شده است. دو بیت از آن که مناسب مقام بود، نوشته شد.

■ همانا که ما به شمشیرهای برهنه و برکشیده کشورهای رومیان و ترکان را به زودی به دست خواهیم آورد.

■ تا سراسر جهان نیمی موروث و نیمی مکتسب در حمایت ما باشد.

خداوند بلندمرتبه و مقدس همیشه روی زمین را به جمال دادگری و رحمت شاهنشاه جهاندار و عادل بزرگ و صاحب نعمت آراسته دارد و در دین و دنیا به نهایت اراده و انتهای آرزویش برساند و منبرهای اسلام را از شرق و غرب به ارزش لقب‌های مبارک و زیور نام مبارک شاهنشاهی بیاراید.

■ خداوند بیامرزد بنده‌ای را که آمین بگوید.

همواره می‌گوید: بنده و بنده‌زاده نصرالله محمد عبدالحمید بوالمعالی - که خدای کریم به فضل و بزرگواری خویش او را خداوند باشد، - چون کسی را پرورش داده و او را به خود نزدیک کردن و به او نیکی نمودن به خیر و برکت اقبال مجلس قاهری شاهنشاهی که خداوند تابش او را جاویدان نماید.

از آنجا که خانه خواجه و سرور و آقای من بنده - که خداوند عمر او را دراز کند و روزهای او را و انعامش را پایدار دارد و خداوند او را از سعادت دو عالم برخوردار گرداند - خانه و قبله آزادگان و فاضلان، کعبه آمال دانشمندان و برگزیدگان قوم بود. - که پیوسته این درگاه بزرگ از همه جانب محفوظ باد، و کناره‌های دور و نزدیک آن از دستبرد نگهداشته باشد - و همگی پناهگاه و جانب او را می‌شناختند و در باب این که کسی را مورد علاقه قرار دادن، و پرستاری کردن و در

بر آوردن حاجت‌های وی اهتمام ورزیدن و انواع رنج و سختی بر خود نهادن و در هنرنمایی کردن در کار و صنعت لازم داشتند، و طلب کردن چیزی هریک از آنها را بر آن جمله به جنبش در آوردند و شادمانه شدن و گشاده‌رویی نشان دادن و دریافت کردن و مثل آن بر خاطر اهل روزگار نتواند گذشت و یاد این معنی از آن شایعتر است که در آن به زیادی نیاز افتد.

■ عضای سفر و رحل اقامت در غزنه افکنده است و آوازه او میان عراق تا مصر را خوشبوی می‌گرداند.

ناگزیر همه را جانب او آرامش و آرام گرفتن به دست آمده بود و در راه دوستی و آرزوخواهی به صدق و راستی عمل می‌نمودند.

■ مردمان زیرک‌تر از آنند که مردی را ستایش کنند بیش از آنکه نزد او نشانه‌هایی از نیکویی ببینند.

و گروهی از مشاهیر و دانشمندان حضرتش که هریک از کمال زیادتر از دیگران داشتند و در حقیقت اهل خانه و دوستان نزدیک این مجلس بودند، چون قاضی محمد عبدالحمید اسحق، و برهان‌الدین عبدالرشید نصر و امامان: علی خیاط و صاعد میهنی و عبدالرحمن بستی، و محمد سیفی، و محمد نسابوری، و محمد عثمان بستی و میسر رضوی ادیب، و عبدالرحیم اسکافی، و عبدالحمید زاهدی، و محمود سگزی و فاخر ناصر، و سعید باخرزی، و در بعضی اوقات امامان: محمد خبازی و محمد نسابوری بودند - که خدا از ایشان آنان که در گذشته‌اند بگذرد و بقای آنان را که به جای مانده‌اند طولانی گرداند - و من بر همنشینی و دیدار و بحث کردن و صحبت‌های آنان همچنان خو گرفته بودم و در نگهداری و به دست آوردن هنر میل زیاد پیدا کرده بودم و از کارهای

دیگر روی گردانده بودم و نهایت سعی و تلاش همین بود که یکی از آنها را پیدا می‌کردم و مدتی را به دست آوردن مطلبی و همنشینی و دوستی با او می‌گشتم و آن را مایه خوشبختی و سعادت و دولت می‌دانستم، و شاید که این سخن در نگاه اول به سختی در خاطرها گذرد و ساختگی به نظر آید اما وقتی عدل و داد باعث شود که نقاب حسادت و رشک را از خود دور کند و در نشانه‌های برتری جویی و معجزات فن که کتاب حاضر حاوی بیان برخی از آنهاست تأملی صورت گیرد، شناخته گردد که تا در طلب علم بلندهمتی در کار نباشد و انسان در راه تعلم دچار رنج و عذاب نشود کسی در سخن و منطق که شرافت انسان نسبت به سایر جانوران نیز منوط به آن است به این مقام نمی‌تواند دست یابد.

■ به میزان تلاش و کوشش به مراتب بلندی می‌توان دست یافت. و از آنجایی که زمانه بر روال جریان خود در مسیر بازپس گرفتن موهبت آن جمعیت را پراکنده ساخت و آن نظام را از هم گسیخت خود را جزء به مطالعه کتب قابل هدایت ندیدند.

■ بهترین همنشین در روزگار کتاب است.

و در ضرب‌المثل‌ها آمده است، بهترین روایت‌گر کتاب است و بنا به آنکه گفته‌اند:

تلاش مداوم انسان را تحلیل می‌برد.

گاه‌گاه از مزاح به داستان‌ها و افسانه‌ها توجهی می‌کردند و در خلال این احوال فقیه دانشمند علی ابراهیم پسر اسماعیل - که خداوند موفقیت او را پایدار دارد - که از فقهای جوان، باهتر و خردمند است. از سر نیک‌پیمانی با من رفتار کرد و حال و احوالش هم مساعد بود. نسخه‌ای

از کلیله و دمنه برای من هدیه آورد. هرچند از این کتاب چند نسخه در میان کتابهایم داشتم به آن نسخه‌ای که او آورده بود تبرک جستم. چرا که آن دوست این نسخه را برای من آورد و حق دوستی را بدین وسیله برای من جادوان کرد.

خداوند او را سزای نیک دهد و آرزوهای او را در آغاز و پایان زندگیش برآورده سازد.

خلاصه با آن نسخه اُتس و الفتی پیدا کردم و به تأمل در مزایای آن کتاب پرداختم و میل و رغبت در مطالعه آن کتاب شدت گرفت. چنانچه بعد از کتاب‌های فقهی در تمام مدت عمرم مفیدتر از آن کتاب، کتابی ندیدم پایه فصول آن بر حکمت و موعظه است که به صورت طنز و مزاح فراهم شده تا هم خواص مردم از برای تجربه‌اندوزی به آن تمایل پیدا کنند و نیز عموم مردم از جهت طنز و مزاح به آن رغبت پیدا کنند و کم‌کم آن موعظه‌ها و حکمت‌ها در سرای وجودشان جایگیر شود. و حقیقتاً معدن عقل و خردمندی و گنجی از تجربه و تمرین زندگانی است.

هم پادشاهان را به لحاظ سیاست در ملک‌داری به شنیدن حکایت‌های آن نیاز است و هم مردمان معمولی را برای اداره امور زندگیشان بی‌فایده نیست. از یکی از برهمنان هند پرسیدند که می‌گویند: در هندوستان کوه‌هایی است که در آنها گیاهانی می‌روید که باعث می‌شود که مرده زنده شود.

راه به دست آوردن آنها چیست؟ جواب داد که: یک چیزی شنیده و یاد گرفتی اما بسیاری دیگر از نظرت دور مانده است. این کلام از سخنان رمز‌آمیز و اشاره‌های پیشینیان است. منظور از کوه‌ها دانشمندان

است و منظور از گیاهان، سخنان آن دانشمندان و منظور از مرده‌ها، مردمان نادانند که با شنیدن این سخنان زنده می‌شوند.

و به وسیله دانش زندگی جاوید پیدا می‌کنند و این سخنان در یک مجموعه‌ای گرد آمده است که نامش کلیله و دمنه است و در خزانه پادشاهان هند است. اگر بتوانی آن را به دست آوری آن منظور حاصل خواهد شد. مزایای این کتاب بی‌حد و حصر است و کدام فضیلت از این بیشتر که از امتی به امتی و از ملتی به ملتی رسیده و همه‌جا مقبول بوده و هیچ کس آن را رد نکرده! و وقتی که نوبت سلطنت به خسرو انوشیروان - که خداوند از او در گذرد و عذاب او را کم کند - رسید، که شهرت داذگری و رحم و شفقت او در تاریخ باقی مانده و یاد دلیری و سیاست او در تواریخ ثبت است تا به آنجا که پادشاهان مسلمان را در نیکوکاری به او مانند می‌کنند و کدام نیکبختی از آن بالاتر که پیامبر او را بدین شرافت ستوده و گفته است:

■ در زمان پادشاه دادگر زاده شدم.

انوشیروان دستور داد تا آن کتاب را به چاره‌اندیشی‌هایی از سرزمین هند به ملک پارس (ایران) بیاورند و به زبان پهلوی ترجمه کنند؛ و اساس امور ملک‌داری خود را بر مبنای آن قرار داد و اشاره‌ها و پندهای مندرج در آن را فهرستی از مصالح دین و دنیا و نموداری از سیاست خواص و عوام به حساب آورد.

و آن کتاب را در خزائن خود به عنوان موهبتی عزیز و ذخیره‌ای نفیس تلقی نمود. و تا آخر دوران سلطنت یزدگرد شهریار که آخرین پادشاه ایران بود این قرار و مدار برقرار بود. و هنگامی که سرزمین‌های عراق و پارس (ایران) به دست سپاهیان اسلام فتح شد و خورشید ملت

اسلام بر آن نواحی طلوع کرد. آوازه کتاب به گوش خلفا رسید و آنها مایل به آن بودند تا اینکه نوبت حکومت به امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد ابن علی بن عبدالله بن العباس رسید که خداوند بر او درود فرستد و از عمویش راضی باشد.

در زمان منصور ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد، و آن پادشاه (منصور) از آن استقبال تام و تمامی کرد، و دیگر بزرگان امت هم به او اقتدا کردند و بلندی همت و گستره ملک آن خلیفه بسیار معروف است و یکی از آثار ماندگار او شهر بغداد است که امروز مرکز خلافت و امامت و منبع ملک و شهر صلح و صفای مطلق به حساب می آید. نه در سرزمین اسلام نظیر این شهر است نه در سرزمین های کفار و یکی از ویژگی های این شهر - که خداوند سایه اش را طولانی گرداند (حفظ کند) - این است که وفات خلفاء در آنجا اتفاق نمی افتد و نیفتاده است امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور - که خدا از او راضی باشد - در بئر میمون که یک منزلی مکه است - که خداوند نگهبان آن باد - از دنیا رفت. و امیرالمؤمنین ابوعبدالله، محمد بن منصور ملقب به مهدی - که خداوند از او راضی باد - در ماسبدان در سر راه گرگان از دنیا رفت، و امیرالمؤمنین ابوجعفر هارون بن مهدی ملقب به الرشید در طوس وفات کرد.

و امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله بن هارون ملقب به مأمون در طرسوس از دنیا رفت، و محمد امین به بغداد کشته شد، ولی در حال کشته شدن خلیفه نبود و اکثر ملت به عزل وی از امامت اتفاق نظر کرده بودند، و در زمان ما امیرالمؤمنین ابو منصور فضل ملقب به المسترشد بالله در نواحی عراق شهید شد، و میان آن محل که شهید شده،

و شهر بغداد مسافت زیادی است. محاسن این شهر زیاد است و تاریخ‌نویسان در مورد آن تحقیق کرده، و شرح و تفصیل آن را مفصل آورده‌اند.

و اینک چند نکته‌ای از سخنان امیرالمؤمنین منصور آورده می‌شود هر چند که جای نقل آن اینجا نیست اما ممکن است برای خوانندگان مفید باشد. روزی با همنشینان خود می‌گفت: آنچه که بیشتر مورد نیاز من است تا پایه‌های حکومت را بر آن استوار کنم چهار چیز است. گفتند: که آن‌ها چه هستند؟ گفت: کسانی که برپا نمی‌گردد حکومت من مگر به واسطه ایشان همچنان که برپا نمی‌شود صندلی مگر به پایه‌های چهارپایه‌اش، یکی از آنها قاضی است که در طریق اجرای حکم خدا گرفتار سرزنشگران نباشد.

دوم، پاسبانی که فریادرس ضعیفان باشد در مقابل قدرتمندان و سوم مسئول گردآوری مالیات (مستوفی) که در کار خود دقیق و کوشا باشد و بر مردمان ستم روا ندارد چه من از ظلم او بی‌نیازم، سپس انگشت سبابه‌اش را به دندان گزید و گفت: وای وای. پس به او گفتند: چهارمی کیست ای امیرالمؤمنین؟ گفت: این چهارمی پیک اخبار است که خبرها را صحیح منتقل کند و از صدق و راستی سرپیچی نکند. و منصور در خلال سخنان می‌گفت:

■ دشمن را وقتی که فرار کرد به دنبالش نرو تا این کسار باعث شود که او با تو دوست گردد، و این را بدان که هر کس که در سپاه توست جاسوس توست.

کارگزاری را خواست آن شخص عذری آورد و تخلف کرد و نیامد و حکم او را بدین ترتیب معلوم نمود که اگر آمدن او نزد ما با تمام جثه

او سخت است ما به بعضی از اعضای او قناعت می‌کنیم سر او را بی‌تن به درگاه آورید.

و در خلال وصایت به پسر خود امیرالمؤمنین مهدی - که خدا از آن دو راضی باشد - می‌گفت:

■ ای پسر، مواجب به سپاه خود اضافه نکن چرا که از تو بی‌نیاز خواهند شد آنقدر هم کار را بر آنها سخت نگیر، که از تو دوری گزینند. بخششی به قاعده بده در حد میانه روی و به نیکی منع گردان بدون تنگ‌خویی آنها را امیدوار نگه‌دار و بذل و بخشش نکن.

و منصور همواره می‌گفت: ترس و وحشت چیزی است که هیچ کس را پایداری آن نتواند بود شخص یا دینداری است که از عذاب می‌ترسد، یا بخشنده‌ای است که از ننگ می‌ترسد، یا عاقلی است که از عاقبت غفلتش می‌ترسد.

روزی به ربیع گفت: شنیدم که مردم مرا خسیس می‌دانند ولی من خسیس نیستم. اما جماعت را بنده‌درم و دینار می‌بینم و من آن درم و دینار را از آنها باز می‌دارم، تا برای من کار کنند چه راست گفته، آن حکیمی که گفته: به سگ گرسنگی بده تا به دنبال تو بدود.

روزی به او گفتند: فلانی وفات کرده و از اموالش بسیار باقی مانده و اولادش صغیرند، اگر فرمان بدهی تا کارگزاران بعضی از اموالش را به تصرف بگیرند و در قبض داشته باشند، که این کار باعث بهتر شدن اوضاع دیوان می‌شود. جواب داد: هر کسی که خلافت روی زمین او را سیر نکند با مال یتیم هم سیر نمی‌شود. و نیکی‌های این خلیفه بی‌حد و نهایت است.

و در تواریخ گذشتگان ذکر آنها آمده علی‌الخصوص در کتاب غرر

سیر ثعالبی که رحمت خدا بر او باد مفصلاً آمده یعنی (احوال منصور) و آنچه که از سوی او پایه گذاری خلافت و تحکیم بنیان دولت واقع شده است. اینها در تاریخ آمده پایه های حکومت را در ثبات و دوران دیشی و نفوذ عزم و همت آنچنان محکم کرد که با گذشت چهارصد سال و گردش روزگار در آن خللی وارد نشد و هر ساختمانی که بر اساس دادگری و نیکوکاری فراز آمده باشد و در جهت یاری دین بر حق و رعایت نظم زندگانی مردم بوده باشد. با دگرگون شدن احوال در او خللی وارد نمی آید. و دست زمانه از ویران ساختن آن کوتاه است. این مقدار از فضائل خلیفه که خداوند از او راضی باشد نگاشته آمد. اینک بر سر مقصود و منظور اصلی می رویم. خلاصه منظور از پیش کشیدن این سخنان آن بود که یک چنان پادشاهی به این کتاب مایل بوده است.

و زمانی که حکومت ملک خراسان به امیر سدید ابوالحسن نصر بن احمد السامانی که - خدا او را در رحمت خویش پیوشاند - رسید به رود کی شاعر فرمان داد تا آن را به شعر آورد. که گرایش سرشت ها به سخن شعر بیشتر است.

و آن پادشاه - که خشنودی خدا بر او باد - از پادشاهان سامانی به زیادی ملک معروف بود و در دوره او گرگان و کرمان و طبرستان تا نزدیکی ری و سپاهان به محدوده زمین های ملک سامانیان افزوده شد و حکومت او به مدت سی سال طول کشید و انواع بهره مندی و بر خورداری به آن پیوست. و اگر گوشه ای از احوال او در کتاب گنجانده شود طولانی می شود. و این کتاب عزیز شمرده شده است و در خواندن و بررسی آن دقت و مواظبت شده است.

و دابشلیم رای هند که این جمع آوری به فرمان او بوده است. و بیدپای برهمن که نویسنده اصلی کتاب است [از جمله اولیا و وزیرای او] بوده است. سمت پادشاهی داشته است. با این کتاب می توان به نهایت عقل و درایت او پی برد. و آن شگفتی که بیدپای برهمن در فراهم کردن این مجموعه کرده است و ترتیب زیبای سخن، ترکیب شگفت واژه ها و شیوه های کم یاب و نادری که آورده است واضح تر است که تکلف یا تصنعی در تألیف آن فرصت رخ نمایی و یا جایگاهی نداشته باشد. هر کس که از خرد بهره ای دارد برتری آن بر چشم او پنهان نمی ماند و آن کسی که از ظاهر عقل در حجاب و پرده است در نزد اهل بصیرت معذور است.

انسان کور چگونه می تواند نور حضرت موسی را ببیند؟ و آن کس که کر است چگونه می تواند حرفهای حضرت عیسی را بشنود؟

و اگر در بیان محاسن این کتاب، چندین جلد کتاب هم نوشته شود باز هم آنطور که باید حق آن به جا آورده نمی شود لکن ستوده شدن از حد گذشته است و از آن جایگاه که به ذکر نوشروان رسیده است، تا اینجا همه مطالب خارج از موضوع است و با خواندن کتاب البته مناسبی ندارد؛ اما هدف آن بود که شناخته شود. حکمت، همیشه عزیز بوده است، مخصوصاً در نزد پادشاهان و بزرگان، و الحق اگر برای آن کوششی مداوم شود و خرج و رنج بسیاری تحمل شود بی فایده و بی ثمر نماند، زیرا که شناخت قانون های سیاست در جهان داری و حاکمیت اصلی معتبر به حساب می آید و باقی ماندن ذکر آن برسید روزگار ذخیره ای گران بها و باارزش، و به هر قیمتی که خریده شود رایگان است. و این کتاب را بعد از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی، دیگران

ترجمه‌های بسیار کرده‌اند و هر کس در میدان علم بیان به اندازه فرصت و مجالی که داشته قدمی را گذاشته است؛ ولیکن آشکار است که هدف همه آنها بیان کردن افسانه و نوشتن حکایت بوده است نه فهماندن حکمت و پند، چه سخن خوب، بی‌دنباله گفته‌اند و به همان حد قصه قناعت کرده‌اند.

و خلاصه، چون میل مردم از مطالعه کتاب عربی کوتاه شده است و از آن علم حکم و پند و موعظه جدا مانده بود بلکه کهنه شده بود، به فکر رسید که از عربی به فارسی ترجمه شود و در گسترش سخن و پیدا کردن اشارات آن فراتر رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و مثل‌های تأکید شده بیامیزد، تا این کتاب که خلاصه چند هزار ساله است زنده شود و مردم از فایده آن محروم نمانند.

و هم این روش نیز افتتاح شود، و شرایط سخن آرایبی را در تضمین آوردن مثل‌ها و درهم آمیزی ابیات و شرح رمزها و اسرار و اشارات باشد، و ترجمه و ذکر احوال آن انجام شد، و یک باب که به یاد برزویه طبیب مخصوص شده است و به بزرجمهر منسوب شده است خلاصه شد چرا که بنای آن بر حکایت است. و هر معنی که از پیرایه سیاست کلی و زینت حکمت اصلی بیهوده باشد اگر کسی بخواهد که با لباس به عاریت گرفته شده آن را زینت دهد با هیچ تکلف و رنجی زیبایی نمی‌گیرد، و هر گاه که بر ناقدان حکیم دانا و برازنده استاد گذرد به زیبایی و زیور او توجهی نمی‌نمایند و هر آینه در معرض اقتضاح می‌افتد.

و آن ره دراز افتادن و افراط و زیاده‌روی نزدیک به لطافت و نرمی با هم در یک جا افتادن از داستان شیر و گاو آغاز شده است که در

اصل، آن است، و در باغ علم و حکمت بر خوانندگان این کتاب از آنجا باز می‌شود. و چون به بعضی پرداخته شد ذکر آن به گوش مبارک اعلای قاهری شاهنشاهی - که خدای گوشش را با اخبار شادی و سرور بنوازد - رسید و چند جزئی به اندیشه عالی وی شرف خطور یافت؛ از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تشخیص پادشاهانه است آن را مورد پسند داشت و شرف به ستایش رسیدن و خشنود شدن ارائه داد. و مثالی زدند بنابر باب‌های کرامت و بزرگی و آرزومند گردانیدن کسی به چیزی و مختصر شده بر انواع و روشهای بنده‌پروری و مهربانی که: هم به این روش باید پرداخت و مقدمه را با لقب‌های مجلس ما نقش و نگار داد؛ و این بنده را با آن قوت قلب و پشت گرمی و بزرگی و افتخار به دست آمد و با سرگشتگی و حیرت زیاد در این وظیفه به فکر فرو رفت، که بنده‌ها را چاره‌ای جز اجرای دستور شاهنشاه نباشد که خداوند درجه‌اش را بلندتر و ملک و سلطنتش را جاودان گرداند زیرا که وی نمادی از عقل کل و رهبر روح قدسی است و از تعمق در اشارات و تجارب موجود در این کتاب ذهن ایشان تندی می‌گیرد و گرنه مطالعه این عبارات و کلمات گهربار شاهنشاه را مددی نمی‌رساند.

■ من نمی‌توانم نزد تو سخن را هدیه آوردم چرا که برای جان نمی‌توان آب حیات پیشکش آورد. (پرسش تأکیدی)

■ ده گلاب زن هم نمی‌تواند غباری از گل بر آرند همچنان که صد چراغدان را فروغی در مقابل ماه صورت نمی‌بندد. و اما این فرمان که از برای من خلعت و پرورش بزرگ و تمام محسوب است، و موجب افتخار است و ذخیره پاداش آن دوام روزگار خجسته و فرخنده می‌باشد. همچنین اگر پادشاهان گذشته را که نامشان در مقدمه حاضر برده شده

است توفیقی در راه بزرگداشت سخنان حکیمان دست داده باشد تا بدان واسطه پادشاه جاودان ماند امروز که دوران اقتدار و حکومت پادشاه دادگر خداوند نعمت‌ها و سرور امت‌هاست - که که خداوند رأی و رایت او را بلند گرداند و سپاه و درفشهای او را یاری دهد - که عنان کار و زمام جهاننداری به دادگری و رحمت و قدرت و سیادت شاهانه سپرده شده است و برتری این پادشاه دیندار به لحاظ حسب و نسب و از نظر شخص خود ایشان بر گذشتگان و حاضران معلوم است از آنکه رعایا را نیاز به روده‌درازی و بسط سخن راجع بدان افتد که:

■ آسمان در صد هزار سده نیز نمی‌تواند مانند او شهنشاهی به میدان روزگار آرد.

این فرمان را صادر نمود، و نام و شهرت دوران خجسته خویش را که به حق عصر فضل و سیمت در دانش است در تاریخ جاودان گردانید. خداوند بزرگ این پادشاه بنده پرور را به دولت پاینده و سعادتمند گرداند و او را به برخورداری‌های عهد جوانی و فواید ملک بهره‌مند سازد به لطف و رحمتش و قدرتش.

پایان